

حیات ملی

.....
محمد امین رسولزاده

مترجم: بابک شاهد



نشر الکترونیکی: مرکز مطالعاتی تبریز

حیات ملی

محمدامین رسولزاده

مترجم: بابک شاهد

نشر الکترونیکی: مرکز مطالعاتی تبریز

آنگار ۱

۱۳۹۸



فهرست مطالب

مقدمه / ۴

حیات سیاسی و فکری محمدامین رسولزاده / ۵

رساله‌ی حیات ملی / ۲۰

حیات چیست؟ / ۲۰

استقلال ملی و تمدن بشری / ۲۲

قومیت، ملیت و ملت / ۲۵

وجدان ملی / ۲۸

ایده‌آل ملی / ۳۱

زبان ملی / ۳۴

دین و ملیت / ۳۸

ملیت و تاریخ / ۴۱

مقدمه

وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه از مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر جهان به شمار می‌رود که تاثیری ژرف بر صحنه‌ی سیاسی جهان گذارد. از هنگامه‌ی وقوع انقلاب تا تثبیت قدرت توسط بلشویک‌ها جغرافیای سیاسی منطقه شاهد ظهور جریانهای سیاسی نوین و پیدایش دولت-ملت‌هایی گشت که ریشه‌های فکری آن الهام گرفته از دوره‌ی بیداری اروپا بود. یکی از وقایع تاریخی که تاریخ آذربایجان را دستخوش تحولی بنیادین نمود تاسیس جمهوری آذربایجان به رهبری محمدامین رسولزاده بود. تاثیر تاسیس این جمهوری به گونه‌ای بود که هفتاد سال پس از سقوط آن توسط ارتش سرخ توانست خویشتن را از خاکستر جنگ سرد رهانیده و با فروپاشی شوروی دگرباره پای در موجودیت سیاسی نهد. محمدامین رسولزاده به عنوان بنیانگذار این جمهوری از جمله سیاستمداران و روشنفکران معاصر آذربایجان می‌باشد که حیاتی مملو از تلاطم سیاسی داشته است و تاثیری بنیادین بر جریانهای سیاسی و فکری آذربایجان گذارده است. نوشتار حاضر شامل بر دو بخش می‌باشد. در بخش نخست به بررسی خطوط اصلی حیات سیاسی و فکری محمدامین رسولزاده پرداخته شده است و بخش دوم شامل ترجمه‌ی رساله‌ای از رسولزاده است که با نام "حیات ملی" در شمارگان مختلف روزنامه دیریلیک (حیات) در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ میلادی منتشر شده و بیانگر دیدگاههای وی در خصوص مفاهیمی چون استقلال، زبان، قومیت، ملیت، ملت، تاریخ و دین می‌باشد. ترجمه‌ی این رساله پیش از این و در خرداد سال ۱۳۹۰ از سوی نشریه‌ی دانشجویی چاپار در دانشگاه زنجان منتشر شده بود که در بازنشر حاضر مترجم اقدام به اضافه نمودن بخش حیات سیاسی و فکری محمدامین رسولزاده بدان نموده است.

حیات سیاسی و فکری محمدامین رسولزاده

محمدامین رسولزاده در ۳۱ ژانویه ۱۸۸۴ میلادی در روستای نوخانی باکو به دنیا آمد. پدر وی علیرغم اینکه فردی روحانی و مذهبی بود او را تشویق به تحصیل در مدارس نمود که علوم نوین و مدرن را تدریس می‌کردند. به همین دلیل در مدرسه "روس-مسلمان" که تحت مدیریت دانشمند مشهور آن دوره س.م.غنی‌زاده بود تحصیلات خود را آغاز کرد. پس از پایان تحصیلات در این مدرسه که تاثیری عمیق بر شکل‌گیری شخصیت‌اش گذارده بود به ادامه تحصیل در مدرسه‌ی صنعتی باکو پرداخت. نخستین فعالیت‌های سیاسی رسولزاده در این دوره شکل گرفت و هنگامی که ۱۷ سال داشت "سازمان جوانان مسلمان" را تاسیس کرد (نشریه فرهنگ ترک آذربایجان، آنکارا، سال ۱۹۸۹، صفحه‌ی ۴۹). این سازمان نخستین سازمان انقلابی در قرن بیستم بود که با هدف مبارزه با استعمارگری روسیه در آذربایجان شمالی تشکیل می‌شد. هنگامی که هنوز نوجوانی بیش نبود به سازماندهی جوانان ترکی در باکو پرداخت که خواهان پایان یافتن سیاست‌های استعمارگرانه تزار روسیه بر آذربایجان بودند. این سازمان پس از مدتی کوتاه نام خود را به "جمعیت مسلمانان دموکرات-مساوات" تغییر داد و شاخه‌ای از آن در آذربایجان جنوبی تشکیل یافت و به ایفای نقش در انقلاب مشروطیت به مرکزیت تبریز پرداخت. فعالیت نوشتاری و فکریش در این دوران آغاز می‌گردد و نخستین اثرش که شعری با نام "مخمس" بود در شماره‌ی ۲۰ نشریه‌ی "روس شرقی" در سال ۱۹۰۳ میلادی یعنی زمانی که پای به ۱۸ سالگی گذارده بود منتشر شد. در سال ۱۹۰۴ میلادی "تشکیلات همت" یا همان "سازمان سوسیال-دموکرات‌های مسلمان" با الهام گرفتن از "جمعیت مسلمانان دموکرات-مساوات" تاسیس شد. هیئت مؤسس این تشکیلات عبارت از محمدامین رسولزاده، محمدحسن حاجینسکی و میرحسن موسوموف بودند. انقلابیون مشهوری که بعدها نقشی تعیین کننده در صحنه‌ی سیاسی آذربایجان و شوروی ایفا نمودند همچون نریمان نریمانوف، م. عزیزبگاف و س.م.افندیف عضو این سازمان بودند و حیات سیاسی خود را در قالب این سازمان آغاز

نمودند. نشریه‌ی "همت" به عنوان ارگان مطبوعاتی این سازمان به ترویج افکار تجددخواهانه و تحول‌خواه در میان ترکان آذربایجان پرداخت. انتشار نشریه همت پس از شماره‌ی ششم متوقف گشت و به جای آن نشریه تکامل شروع به انتشار نمود. محمدامین در این دوره با بیشتر نشریات انقلابی که با رویکرد سوسیالیستی و به زبان ترکی منتشر می‌شدند همکاری داشت و رابطه‌ی نزدیکی با سوسیالیستهای روسیه برقرار نموده بود. به گونه‌ای که یکی از سخنرانان مراسم تدفین انقلابی مشهور خانلار صفرعلی یف در سال ۱۹۰۷ میلادی بود که در کنار افرادی چون استالین، چاپاریدزه و س.م. افندییف به ایراد سخنرانی پرداخت. اما آنچه که در این میان تأثیری مهم بر اندیشه‌های او گذارد آشناییش با علی بگ حسین‌زاده (تورانی) و احمد آغاوغلو بود. علی بگ حسین‌زاده (تورانی) اندیشمندی در تاریخ معاصر اندیشه‌ی ترک می‌باشد که تأثیرات شگرفی بر حیات فکری آن دوران گذارده بود به گونه‌ای که تز "مدرنیت، هویت ترکی و اسلام" وی، نمود خود را در پرچم جمهوری آذربایجان یافت و رنگ آبی نماد ترک بودن، رنگ قرمز نماد مدرن بودن و رنگ سبز نماد مسلمان بودن در پرچم آذربایجان گشت. تأثیرات اندیشه‌ی علی بگ حسین‌زاده بر پدر جامعه‌شناسی نوین ترکیه ضیا گوک‌آلپ نیز به حدی بود که شاکله‌ی اصلی تره‌های ارائه شده از سوی گوک‌آلپ را تشکیل می‌داد. رسولزاده پس از آشنایی با علی بگ حسین‌زاده شروع به نوشتن در نشریات فیوضات به مدیریت وی و ارشاد به مدیریت احمد آغاوغلو نمود. از آثار مهمی که در دوران جوانی خود منتشر کرد ترجمه‌ی کتاب "طبقه کارگر نیازمند چه نوع آزادی است؟" اثر آبلیمین بود که تحت نظارت شورای سردبیری نشریه تکامل و از سوی انتشارات برادران آروجوف در باکو منتشر شد.

آشنایی رسولزاده‌ی جوان با جریان تجددگرایی ترک و افرادی همچون علی‌بگ حسین‌زاده و احمد آغاوغلو سبب دوری‌اش از اندیشه‌های سوسیالیستی و انقلابیون روس شد. در سال ۱۹۰۸ میلادی نمایشنامه "روشناییهای در تاریکی" که به زبان ترکی نگاشته بود به روی صحنه رفت و جز اولین نمایشهایی بود که درون‌مایه‌اش لزوم بیداری ملی و ترکی در میان ترکان آذربایجان را به تصویر می‌کشید. فعالیت‌های نوشتاریش در این دوره که استعمار تزاریسم را به چالش می‌کشاند و آشکارا از خودمختاری ملی آذربایجان سخن می‌گفت وی را در معرض خطر دستگیری قرار داد و مجبور به ترک وطن و مهاجرت به ایران شد. در این دوران تبریز و سراسر ایران غرق در فعالیت‌های

مشروطه‌خواهانه بود. در مدتی که در تبریز ساکن بود با مشروطه‌خواهان آذربایجانی از نزدیک آشنا شد. بعدها در نوشتاری که به مناسبت وفات ستارخان منتشر نمود به چندین بار ملاقات خود با ستارخان اشاره کرده و وی را آزادخواهی برخاسته از خطه آذربایجان با اندیشه‌هایی مترقی معرفی کرد.

حضور رسولزاده در ایران باعث آشنایی او با تحول‌خواهان ایرانی و همکاری نزدیک با آنها شد. پس از آشنایی با افرادی چون سیدحسن تقی‌زاده، حبیب‌الله خان نواب، سلیمان میرزا و سیدمحمد رضا از اعضای فعال و تاثیرگذار حزب دموکرات ایران شد و سردبیری روزنامه "ایران نو" که ارگان مطبوعاتی این حزب بود را بر عهده گرفت. تاریخ روزنامه نگاری ایران، رسولزاده را از بنیان روزنامه‌نگاری مدرن در ایران می‌داند که سردبیری نخستین روزنامه به سیاق دنیای مدرن را در ایران بر عهده داشته است. به گونه‌ای که بعدها سیدحسن تقی‌زاده در نوشتاری که در باب شخصیت رسولزاده نگاشت از وی به عنوان فردی یاد می‌کند که برای نخستین بار روزنامه‌نگاری به سبک اروپایی را وارد ایران کرد (نشریه سخن، تهران، ۱۹۵۵ میلادی، شماره ۴).

با تشکیل حزب دموکرات ایرانیان مخالفین این حزب اقدام به تشکیل حزبی با نام اعتدالیون نمودند. نخستین اثر وی به زبان فارسی در انتقاد از اعتدالیون و با نام "تنقید فرقه‌ی اعتدالیون" در سال ۱۹۱۰ میلادی در تهران منتشر شد. کتاب "سعادت بشر" نیز که به فارسی نگاشته شده بود در شهر اردبیل و در سال ۱۹۱۱ میلادی منتشر شد. فعالیتهای قلمی رسولزاده در ایران باعث اعتراض روسیه تزاری شد و دولت روسیه از ایران خواستار دستگیری و تحویلش به مسکو گردید. این بار نیز جهت فرار از خطر دستگیری در سال ۱۹۱۱ میلادی، ایران را ترک گفته و راهی استانبول شد. پس از رسیدن به استانبول با دوستان دیرین خود علی بگ حسین‌زاده و احمد آغاوغلو ملاقات کرده و به فعالیتهای سیاسی و فکری خود با این افراد ادامه داد. رسولزاده در دوره‌ی نخست حضور خود در ترکیه از اعضای فعال "کانون ترک" و از نویسندگان نشریه‌ی "سرزمین ترک" بود و از نزدیک شاهد دگرگونیهای صورت گرفته در امپراطوری عثمانی گشت. در مقاله‌ی "ترکهای ایران" که در شماره‌ی ۴ نشریه‌ی "سرزمین ترک" در سال ۱۹۱۱ میلادی در ترکیه منتشر کرد به بیان دیدگاههای خود در خصوص ترکهای آذربایجان جنوبی و ایران، ارائه آمارهای مختلف در خصوص ترکان در ایران و دینامیزم روح جمعی جاری در میان آنان پرداخت. این مقاله جز نخستین آثار جامع در خصوص

ترکان ایران و آذربایجان جنوبی بود که با دیدی ملی‌گرایانه و تجددخواهانه در امپراطوری عثمانی منتشر می‌گشت.

یکی از نوشتارهایی که بیانی آشکار از ایده‌ی آذربایجان واحد در اندیشه رسولزاده می‌باشد مقاله‌ای است که در شماره ۱۳ اکتبر ۱۹۱۸ میلادی در روزنامه "آذربایجان" در باکو منتشر کرد. او این نوشتار را به عنوان نقدی بر ماده‌ی "آذربایجان" در دایره‌المعارف "قاموس عالم" شمس‌الدین سامی به رشته‌ی تحریر درآورده بود. در جلد نخست دایره-المعارف "قاموس عالم" که مشهورترین دایره‌المعارف امپراطوری عثمانی به شمار می‌رفت ذیل ماده "آذربایجان" جغرافیای آذربایجان تنها محدود به مناطق جنوبی رود آراز نگاشته شده بود. در نقدی که بر این ماده نوشت جغرافیای آذربایجان را جغرافیایی یکپارچه بیان نمود که میان امپراطوریهای روسیه و قاجار تقسیم شده است. در این مقاله بر این امر تاکید شده بود که اندیشمندان امپراطوری عثمانی در آن دوران معلومات کافی در خصوص قفقاز به خصوص آذربایجان را دارا نبودند و به همین دلیل این ماده چارچوبی کامل از جغرافیای آذربایجان را ارائه نداده بود. در سال ۱۹۱۲ میلادی کتابهای ترجمه‌ی رساله "فلسفه وحدت جنسیه (ملیه)" اثر سیدجمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) و "زندگانی تلخ" را در استانبول منتشر کرد. سیدجمال که از پیشقراولان پان‌اسلامیسم در آن دوره محسوب می‌شد در رساله‌ی خود به لزوم استقلال ملی بر اساس زبان تاکید کرده بود. با در نظر گرفتن اهمیت نگاه پان‌اسلامیست مشهوری چون افغانی به مسئله‌ی حق تعیین سرنوشت ملی این اثر او را به ترکی ترجمه کرده و در استانبول منتشر کرد. در کتاب "زندگانی تلخ" نیز به بیان آلام و آمال آذربایجانیانی پرداخته است که تحت سیطره‌ی توسعه‌طلبی روسی موجودیت ملی خود را از دست داده بودند.

در سال ۱۹۱۳ میلادی دولت روسیه به مناسبت سیدصدمین سالگرد تاسیس خاندان رومانوفها اعلان عفو عمومی نمود، از این فرصت به دست آمده استفاده کرد و پس از سالها پیگرد و خطر دستگیری توانست به وطن خویش بازگردد. پس از بازگشت به باکو فعالیتهای خویش را گسترده‌تر نمود و به عضویت حزب مساوات که از سوی افرادی چون تقی‌نقی‌یف و عباسقلی کاظم‌زاده تاسیس شده بود درآمد و توانست در مدت کوتاهی سکان رهبری این حزب را به دست گیرد (نشریه آذربایجان، آنکارا، سال ۱۹۶۶ میلادی، شماره ۱۵). در این دوره در کنار فعالیتهای سیاسی به فعالیتهای ژورنالیستی و

نویسندگی خود نیز ادامه داد. از جمله آثار مهمی که در این بازه‌ی زمانی به رشته‌ی تحریر درآورد نوشتارهای "انقلابیون جدید و ملی‌گرایان ترک"، "یک خان" و "زبان به عنوان یک آمال اجتماعی" بود که در نشریه‌ی شلاله به چاپ رسید. کتاب "یک خان" که در قالب رمان کوتاه نوشته شده بود حیات جمعی تبریز در آن دوران را به تصویر می‌کشید. تمام تلاشهای فکری در این بازه‌ی زمانی تاکید بر اهمیت زبان ترکی آذربایجانی در شکل‌گیری هویت ملی ترکان آذربایجان بود. دیگر اثری که در آن دوران بر فضای ادبی باکو تاثیری مهم گذارد ترجمه‌ی بخشی از رمان "مادر" اثر ماکسیم گورکی بود که به ترکی آذربایجانی ترجمه و در باکو منتشر کرد. رساله‌ی "حیات ملی" که در این کتاب ترجمه‌ی آن به فارسی منتشر می‌گردد از مهمترین قلم‌فرسای‌هایش در سال ۱۹۱۴ میلادی می‌باشد. این رساله در قالب چندین مقاله و با سرفصلهای مختلف در نشریه‌ی "حیات" که سردبیری آن را علی عباس مزنبی بر عهده داشت منتشر شد و حاوی دیدگاه‌هایش در باب مفاهیمی چون تاریخ، زبان، ملیت، قومیت و دین بود. اوج فعالیت روزنامه‌نگاری رسولزاده در این دوره‌ها حیاتش با انتشار روزنامه‌ی "سخن آشکار" فعلیت یافت. این روزنامه ارگان مطبوعاتی حزب مساوات بود که به صورت زیرزمینی منتشر می‌شد و نقشی بی‌بدیل در بیداری ملی ترکان آذربایجان ایفا نمود.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه صحنه‌ی سیاسی روسیه و به دنبال آن تعادل قوا در جهان را دچار تغییراتی بنیادین نمود. از زمان وقوع انقلاب تا تثبیت قدرت توسط حزب بلشویک، حیات سیاسی این جغرافیا شاهد ظهور دولت-ملتهایی گشت که بر پایه‌ی هویت ملی استقلال ملی خویش را اعلان نمودند. پیش‌زمینه‌ی فکری این استقلال خواهی‌ها که بخش عمده‌ی آن را ملی‌گرایان ترک تشکیل می‌دادند فعالیت‌های تجدیدخواهانه سالهای اخیر تشکیل می‌داد. صحنه‌ی سیاسی آذربایجان شمالی در این دوره‌ی تاریخی حساس نیز بی‌نصیب از تحولات نماند. حزب مساوات به رهبری محمدامین رسولزاده و حزب عدم مرکزیت ترک به رهبری نصیب یوسف بگلی سردمدار استقلال خواهی آذربایجانی گشت و در میتینگ‌هایی که این دو حزب در شهرهای بزرگ آذربایجان شمالی ترتیب دادند فریادهای "زنده باد جمهوریت دموکراتیک"، "زنده باد خودمختاری آذربایجان"، "زنده باد حزب مساوات" و "زنده باد حزب عدم مرکزیت ترک" سر بر آسمان گذارد (روزنامه باکو، باکو، شماره ۱۲ آپریل ۱۹۱۷). گردهمایی

بزرگ مسلمانان قفقاز در سال ۱۹۱۷ میلادی در باکو برگزار شد. در این گردهمایی که رهبران سیاسی مسلمانان و ترکان روسیه شرکت کرده بودند آینده‌ی روسیه پس از سرنگونی تزاریسم به بحث گذارده شد. در انتهای این گردهمایی پیشنهاد محمدمین رسولزاده مبنی بر گذار به سیستم فدرالی در روسیه پذیرفته گشت. دومین گردهمایی بزرگ مسلمانان در همان سال در مسکو برگزار شد. در این گردهمایی نیز که با حمایت مادی و کمکهای میلیونر معروف آذربایجانی شمس‌الدوله‌یف تشکیل شده بود دوباره پیشنهاد رسولزاده مبنی بر لزوم گذار به سیستم فدرالی در روسیه و تشکیل جمهوری های خودمختار ترک-تاتار، ترکستان، قزاقستان، باشقوردستان، آذربایجان و داغستان تصویب گردید. از جمله آثار قلمی که در سال ۱۹۱۷ میلادی و همزمان با برگزاری این گردهمایی‌ها منتشر کرد کتابهای "اداره جامعه" و "کدام نوع حکومت برای ما سودآور است؟" می‌باشد که در دفاع از تز فدرالیسم خود به رشته‌ی تحریر درآورده بود.

در نیمه‌ی دوم ۱۹۱۷ میلادی دو حزب مساوات و عدم مرکزیت ترک ادغام شدند و حزب عدم مرکزیت ترک با پیوستن به حزب مساوات ذیل نام مساوات به فعالیت خود ادامه داد (روزنامه آچیق‌سۆز، باکو، شماره ۱۸ ژوئن ۱۹۱۷ میلادی). در مدت کوتاهی شعبه‌های حزب مساوات در تمامی شهرهای آذربایجان شمالی و نقاط مختلفی چون برخی از شهرهای روسیه، اکراین، گرجستان، ایروان و شهرهای بزرگی چون تاشکند، تبریز، گیلان، رشت و استانبول تاسیس شد. گسترش و استقبال عمومی از حزب مساوات مایه‌ی شگفتی بسیاری از انقلابیون کمونیست را فراهم آورد و این انقلابیون که انتظار رشد ناگهانی حزب مساوات را نداشتند پیکان حملات خویش را متوجه رسولزاده ساختند و او را متهم به هواداری از بورژوازی نمودند. در پاسخ به اتهامهای کمونیست‌هایی که وی را نماینده‌ی بورژوازی بیان می‌کردند در شماره ۵۴۹ روزنامه "سخن آشکار" چنین نوشت: "من از شدت نداری و فقر امکان تحصیلات عالی را نیافتم. اکنون شما را که با پول خود در دانشگاه‌های روسیه و اروپای غربی تحصیلات عالی گذرانید و اکنون دم از بلشویسم می‌زنید را چه می‌توان نامید؟ (روزنامه آچیق‌سۆز، باکو، شماره ۲۴ آگوست ۱۹۱۷ میلادی)"

در کنگره‌ی حزب مساوات که در سال ۱۹۱۷ میلادی با شرکت ۵۰۰ نماینده‌ی حزب تشکیل شد به عنوان رهبر حزب مساوات برگزیده شد. پس از این کنگره، این حزب در تمامی شهرهای آذربایجان به صورت سیستماتیک و آشکار آغاز به تبلیغ خودمختاری

برای آذربایجان نمود. در پاییز همین سال به عنوان نماینده مجلس روسیه از منطقه آذربایجان و ترکستان انتخاب شد. در سال ۱۹۱۸ میلادی با اتحاد احزاب مختلف آذربایجانی شورای ملی آذربایجان تشکیل شد و به عنوان رهبر این شورا سکان استقلال خواهی آذربایجان را به دست گرفت. این شورا در ۲۸ می ۱۹۱۸ میلادی اعلامیه‌ی استقلال آذربایجان را منتشر کرد و جمهوری دموکراتیک آذربایجان پای به عرصه‌ی سیاست جهانی نهاد. محمدامین در نطق آتشین خود که در کنگره شورای ملی آذربایجان و به مناسبت اعلان استقلال آذربایجان نمود بر اهمیت این حادثه‌ی تاریخی چنین تاکید کرد: "ایده‌آل آذربایجان که در نتیجه‌ی جنگ جهانی و انقلاب روسیه تازه به دنیا آمده و نخستین گام را در حیات سیاسی گذارده است دقایقی بس مهم را در حال سپری کردن است. اگر این نوزاد تُرک بتواند ریشه در سیاست دوانیده و در زمره‌ی ملتها درآید امکان ادامه‌ی حیات خواهد داشت. در غیر اینصورت در حالی که نوزاد شیرخواری است بدرود حیات خواهد گفت. این مسئله‌ای است که هم اکنون تمامی ذهنها را به خود مشغول کرده است. اکنون وظیفه‌ای بس مشکل و به همان میزان مملو از شرف بر گردن افرادی است که سرنوشت ملی آذربایجان را در دستان خویش دارند تا آذربایجان این نوزاد شیرخوار بدرود حیات نگوید. (روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۴۱، سال ۱۹۱۸ میلادی"

در هنگام گشایش مجلس ملی آذربایجان در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۱۸ میلادی اینچنین به دفاع از ایده‌ی استقلال آذربایجان در برابر مخالفت گروه‌های چپ و راست پرداخت: "هنگامی که ما به دفاع از خودمختاری آذربایجان پرداختیم مورد حمله و انتقاد گسترده‌ی چپ و راست قرار گرفتیم. گروه‌های راستی به ما می‌گفتند که شما با شعار آذربایجان‌گرایی اتحاد مسلمانان را تکه‌تکه می‌کنید و زیر لوای بیرق ترک‌گرایی که خدا آن را به زیر کشد پایه‌های اسلام را متزلزل می‌کنید. گروه‌های چپ نیز ما را مورد مذمت قرار می‌دادند که شما با پیش‌کشیدن خودمختاری آذربایجان اتحاد جبهه‌ی دموکراتیک را خدشه‌دار می‌کنید. حزب مساوات برای نخستین بار بیرق استقلال آذربایجان را برافراشت و بدینگونه در میان احزاب مسلمان تنش فکری در خصوص ایده آل آذربایجان از میان رفت و ایده‌آل آذربایجان در شعور جامعه ریشه دوانید... بیرقی که یک بار برافراشته شود دیگر به زیر نمی‌آید!" (روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۵۹، سال ۱۹۱۸ میلادی)

تشکیل نخستین دانشگاه دولتی و مدرن باکو نیز با نام او پیوند خورده است. وی به دفعات در مجلس ملی آذربایجان به سخنرانی در خصوص لزوم وجود دانشگاهی مدرن در باکو پرداخته و علیرغم وجود ناملایماتی‌های سیاسی و اجتماعی گسترده خواهان تاسیس دانشگاه دولتی باکو گردیده بود. پروفسور وی، رازموسکی نخستین رئیس دانشگاه دولتی باکو در کتاب خاطراتی که در سال ۱۹۲۲ میلادی و با عنوان "ایجاد پایه های تاسیس دانشگاه در باکو" منتشر نمود تاسیس دانشگاه دولتی در این شهر را مدیون تلاشهای رسولزاده و حزب مساوات بیان کرده است.

جمهوری دموکراتیک آذربایجان که در سال ۱۹۱۸ میلادی پای در عرصه‌ی حیات سیاسی گذارد نخستین جمهوری دموکراتیک در دنیای شرق بود که پایه‌های فکری خویش را از مفاهیم مدرن دنیای نوین وام گرفته بود. این جمهوری نوین در مدت دو سالی که بر جغرافیای آذربایجان شمالی حاکم بود اقدام به اصلاحاتی نمود که هنوز جغرافیای منطقه در تکاپو برای دستیابی بدانهاست. برای نخستین بار در دنیای اسلام زنان دارای حق رای گشتند و قوانین مدنی این جمهوری، زنان و مردان را دارای حقوقی یکسان در برابر قانون قرار داد. خرافه‌گرایی جای خود را به عقلگرایی در منطق حکومتی سپرد. فرهنگ سیاسی آذربایجان شاهد فعلیت مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی و عدالت گشت. موسیقی آذربایجان رشد چشمگیری را شاهد شد و هویت ترکی که تا بدان روز به دیده‌ی حقارت نگریسته شده بود در قامتی سیاسی جانی دوباره گرفت و انسان ترک آذربایجانی پیشقراول مدنیتی ریشه‌دار گشت که تلاشهای اورپانتالیستی سعی در نابودی آن داشتند. اما این جمهوری مدرن دیری نپایید که به دست ملی‌گرایی روس که این بار در قامت ارتش سرخ نمایان گشته و به نام برابری کمونیستی سعی در اعتلای ناسیونالیسم روسی داشت سرنگون شد. ارتش سرخ در آوریل ۱۹۲۰ میلادی با اشغال باکو، جمهوری آذربایجان را ضمیمه اتحاد جماهیر شوروی نمود و اعضای حزب مساوات تحت پیگرد قرار گرفتند.

پس از اشغال آذربایجان به دست ارتش سرخ جهت سازماندهی دوباره آذربایجانیان به شهر لاهیج گریخت. در مدت زمانی که در اتاقی کوچک در لاهیج مخفی شده بود اقدام به نگارش اثر ماندگار "سیاوش عصر ما" نمود که بیانگر سرنوشت جمهوری نوین‌یاد آذربایجان بود. آنچه که در حیات سیاسی رسولزاده آشکارا مشاهده می‌گردد اهمیتی است که به ثبت تاریخی می‌دهد که توسط آفرینندگان آن تاریخ رقم خورده است.

"سیاوش عصر ما" نیز تلاشی برای ثبت تاریخی بوده است که خویشتن در آن نقشی کلیدی را ایفا نموده بود. وی در آن دوران نیک آگاه بود که اگر به دست ارتش سرخ بیفتند بی‌درنگ اعدام خواهد شد. بدین سبب اقدام به نگارش این کتاب در شرایطی بس سخت نمود تا آیندگان و فرزندان ترک آذربایجان از تاریخنویسی دشمنان در مصون بوده و از حقیقت تاریخ‌آفرینی پدران خویش به دور از حب و بغض دشمنان آگاه گردند. پس از مدتی کوتاه که در لاهیج مخفی شده بود توسط ارتش سرخ دستگیر شد و چنانکه خویشتن در نوشتارهای مختلف بدان اشاره نموده است از اعدام گشتنش مطمئن بود اما حادثه‌ای استثنایی سبب رهایی‌اش از اعدام گشت. این حادثه چیزی جز ادای دین استالین به او نبود. استالین که بخش عمده‌ی مبارزات کمونیستی خود را در باکو گذرانده بود از آشنایان رسولزاده محسوب می‌گشت. در مدتی که استالین در باکو به فعالیت سیاسی می‌پرداخت دو بار با خطر مرگ و کشته‌شدن مواجه شده بود که در هر دو بار آنها رسولزاده سبب رهایی استالین از مرگ شده بود. استالین با شنیدن خبر دستگیری رسولزاده خود به باکو رفت و با استفاده از نفوذی که در هیئت حاکمه آن دوران داشت مانع اعدامش شد. اما چنانکه خود نیز بدان اذعان داشت نمی‌توانست نابغه ای چون او را آزاد گذارد. چراکه اگر در باکو می‌ماند مانعی عمده در تثبیت قدرت بلشویکها در جمهوری آذربایجان می‌شد و اگر به کشوری دیگر می‌رفت با درایتی که داشت به فعالیت‌های ضدامپریالیسم سرخ خود ادامه می‌داد. به همین سبب استالین با امید آنکه بتواند وی را به همکاری با بلشویکها اقناع کند او را با خود به مسکو برد و دو سال در مسکو و در خانه‌ای تحت نظارت دولت شوروی گذران زندگی کرد. رسولزاده بعدها پس از مرگ استالین این دوران زندگی خویش را تحت عنوان سلسله نوشتارهایی با نام "خاطراتم با استالین از دوران انقلاب" در ترکیه منتشر نمود.

پس از گریز از چنگال استبداد سرخ راهی استانبول گشت و تا سال ۱۹۳۱ میلادی که مجبور به ترک ترکیه شده بود به مبارزه خویش در راه استقلال آذربایجان در ترکیه ادامه داد. پس از ورود به استانبول بخش اعظم فعالیتش تلاش برای ثبت تاریخی بود که آذربایجانیان در دنیای شرق رقم زده بودند، اما به نیروی قهرآمیز روسها سرنگون شده بود. رسولزاده با آگاهی از اهمیت ثبت وقایع تاریخی در ماندگاری در ذهن نسل‌ها دو کتاب "چگونگی شکل‌گیری جمهوری آذربایجان و موقعیت کنونی آن" و "سیاوش عصر ما" را در استانبول منتشر کرد. در کتاب "چگونگی شکل‌گیری جمهوری آذربایجان و

موقعیت کنونی آن" به بیان اهداف و سیر تاریخی تشکیل جمهوری آذربایجان پرداخته است و "سیاوش عصر ما" نیز تلاشی مشابه است که پس از سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان و اشغال باکو توسط ارتش سرخ و تا زمان دستگیری اش در لاهیج به رشته‌ی تحریر درآورده بود .

در کنار انتشار این دو کتاب اقدام به آفرینش "حکومت در تبعید آذربایجان" در سال ۱۹۲۴ میلادی نمود. این حکومت که با نام "مرکز ملی آذربایجان" مشهور گشت در تلاش جهت احیای دگرباره‌ی استقلال آذربایجان و بازپس‌گیری حقوق ملی پامال شده‌ی آذربایجانیان بود. نکته‌ی قابل توجه در اساسنامه‌ی این مرکز یا به نوعی حکومت در تبعید بند پنجم از مواد تاکتیک‌های مبارزه می‌باشد که آشکارا از لفظ "آذربایجان جنوبی" استفاده نموده است و یکی از اهداف خود را تشکیل کمیته‌های مخفی و نیمه مخفی در آذربایجان جنوبی جهت استقلال این منطقه بیان کرده است .

در کنار آغاز به کار "مرکز ملی آذربایجان" تلاش مهم دیگری سازماندهی دگرباره‌ی آذربایجانیان مهاجر و احیای حزب مساوات در ترکیه و چند کشور دیگر بود. حزب مساوات که مهمترین نقش را در تشکیل جمهوری دموکراتیک آذربایجان در سال ۱۹۱۸ میلادی ایفا نموده بود پس از اشغال آذربایجان از سوی نیروهای ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰ میلادی امکان ادامه‌ی فعالیت علنی در باکو را از دست داد و به صورت زیرزمینی به موجودیت خویش ادامه داد. پس از اشغال باکو بسیاری از منسوبین این حزب کشته، تبعید و یا مجبور به مهاجرت شدند. بخش اعظمی از نیروهای حزب مساوات که توانسته بودند جان سالم به در برند در گرجستان ساکن شدند اما بواسطه‌ی اشغال گرجستان از سوی نیروهای ارتش سرخ این افراد مجبور به مهاجرت به ترکیه شدند. در اواخر سال ۱۹۲۲ میلادی به کمک همین مهاجرین اقدام به احیای کمیته‌های خارج از کشور حزب مساوات نمود. از جمله کشورهایی که حزب مساوات در آنجا شعبه داشته و تحت نظارت شعبه‌ی مرکزی در ترکیه فعالیت گسترده داشت کشورهای آلمان و لهستان بود. این حزب در ترکیه نیز اقدام به تاسیس شعبه‌هایی در شهرهای ازمیر، قارص و ترابزون نمود. مهمترین دغدغه‌ی این حزب در این دوره از فعالیت خویش رسیدگی به مشکلات مهاجرین آذربایجانی بود که مجبور به جلای وطن شده بودند. شاخه‌ی جوانان این حزب نیز تحت نام "جمعیت جوانان آذربایجانی" آغاز به فعالیت نمود که توسط فرزندان مهاجرین آذربایجانی اداره می‌شد.

در کنار این فعالیتهای تشکل‌گرایانه مهمترین نمود فعالیت‌هایش در این دوره معطوف به حضور فعال در زمینه‌ی نشریات و انتشار کتابهای گوناگون می‌باشد. مهمترین نشریات و کتابهایی که در این دوران با مدیریت و رهبری او منتشر شد بدین شرح است: "قفقاز نو" (دوره‌ی انتشار: ۱۹۲۳-۱۹۲۷ میلادی): شماره‌ی نخست این نشریه که هر پانزده روز یکبار منتشر می‌شد در سال ۱۹۲۳ میلادی به مدیرمسئولی "سیدمحمد طاهر" منتشر گردید. این نشریه به نوعی ارگان حرکت ملی آذربایجان محسوب می‌شد که رسولزاده از اولین شماره‌ی انتشار این نشریه در پشت پرده، مسئولیت انتشار آن را بر عهده داشت اما بنا به دلایلی سیاسی خواهان آن نبود که به گونه‌ای رسمی این مسئولیت عیان گردد. در سال ۱۹۲۶ میلادی مدیرمسئول این نشریه تغییر پیدا نمود و احمد حق‌ی مدیرمسئولی آن را بر عهده گرفت و تا پایان انتشار این نشریه در این سمت باقی ماند. اما نخستین باری که حضور پررنگ و نقش عمده‌ی رسولزاده در این نشریه مشاهده گردید در همان سال نخست انتشار، درج مطلبی با عنوان "توضیحات ضروری" به قلم وی بود. به اذعان بسیاری از محققین تاریخ، از جمله "پروفیسور صباح‌الدین شمشیر" مقالات زیادی به قلم رسولزاده با اسامی مستعار و بعضاً حقیقی در این نشریه منتشر شده است. از موفقترین تلاشهای این نشریه اقدام به انتشار ویژه‌نامه‌هایی در قالب کتابچه در خصوص حرکت ملی آذربایجان بود. از جمله ویژه‌نامه‌هایی که توسط این نشریه در خصوص آذربایجان جنوبی منتشر شده است می‌توان به ویژه‌نامه‌ی "ایرانیان و ارامنه" به قلم میرزابالا محمدزاده که به واکاوی نقش ناسیونالیستهای ارمنی در ایران در شکل‌گیری پان‌فارسیسم پرداخته بود و ویژه‌نامه "ترکان ایران" به قلم "نظام‌الدین تبریزی" اشاره نمود.

"ترک آذری" (دوره‌ی انتشار: ۱۹۲۸=۱۹۳۰ میلادی): پس از توقف انتشار نشریه‌ی "قفقاز نو"، نشریه‌ی "ترک آذری" در سال ۱۹۲۸ میلادی به عنوان ارگان حرکت ملی آذربایجان آغاز به انتشار نمود. مدیرمسئولی این نشریه را "محمد صادق آران" بر عهده داشت. وی نیز از مهاجرین آذربایجانی متولد قاراباغ بود که حیات تبعید خویشرا در ترکیه گذراند. بیشتر نوشتارهای وی در ترکیه با نام مستعار "صنعان آذر" منتشر شده است. از جمله کتابهای وی که در حیات تبعید در ترکیه منتشر نمود و باعث اعتراض دولت ایران شد کتاب "ترکان ایران" بود. محمدامین رسولزاده در انتشار این نشریه نیز

نقشی عمده داشت اما حضور وی در مدت انتشار آن کم‌رنگتر از فعالیت‌های نوشتاری دیگرش بود.

"سرزمین آتش" (دوره‌ی انتشار: ۱۹۲۹-۱۹۳۱ میلادی): سومین نشریه و آخرین نشریه‌ای که رسولزاده اقدام به انتشار آن در دوره‌ی نخست اقامت خود در ترکیه پس از سقوط جمهوری آذربایجان نمود نشریه‌ی "سرزمین آتش" می‌باشد. این نشریه در سال آخر انتشار نشریه‌ی "ترک آذری" آغاز به نشر نمود. رسولزاده در نشریه‌ی قبلی به دلیل اینکه بعضاً در خارج از ترکیه به سر می‌برد نتوانسته بود فعالیت چشمگیری داشته باشد اما در این نشریه به عنوان سردبیر یادداشت‌های ماهیانه نگاشته و مقالات متعددی از وی به چاپ می‌رسید.

در این دوران در کنار فعالیت مطبوعاتی خود اقدام به انتشار کتاب‌های گوناگونی در خصوص مبارزه‌ی آزادیخواهانه‌ی آذربایجان نمود که این کتابها و سال انتشار آنها نیز بدین شرح است: چگونگی شکل‌گیری جمهوری آذربایجان و موقعیت کنونی آن (۱۹۲۳)، سیاوش عصرمان (۱۹۲۴)، اندیشه‌ی استقلال و جوانان (۱۹۲۵)، وضعیت سیاسی در روسیه (۱۹۲۵)، ورشکستگی سوسیالیسم انقلابی و آینده‌ی دموکراسی (۱۹۲۸)، مجموعه مقالاتی در باب مسئله ملی و بلشویسم (۱۹۲۸).

در اوایل سال ۱۹۳۱ میلادی دولت شوروی با استفاده از رابطه‌ی نزدیکش که در زمان جنگ رهایی‌بخش ترکیه آغاز شده بود با فشار بر دولتمردان ترکیه خواهان توقف و محدود نمودن فعالیت‌های ناسیونالیست‌های ترک به خصوص مهاجرین آذربایجانی حاضر در ترکیه شد. در نتیجه‌ی این فشارها ابتدا نشریات مهاجرین آذربایجانی بسته شد، سپس نهادهای مختلف فعال که در راه استقلال آذربایجان فعالیت می‌نمودند تعطیل شدند. رسولزاده در نتیجه‌ی این فشارها مجبور به ترک ترکیه گشته و راهی برلین شد. به محض رسیدن به برلین اقدام به انتشار نشریه‌ی "استقلال" در این شهر و ارسال آن به مناطق مختلف جهان نمود. تأثیر این نشریه در میان آذربایجانیان جهان به اندازه‌ی ای بوده است که ورود و پخش آن به ترکیه در سال ۱۹۳۸ میلادی از سوی دولت ترکیه و تحت فشار شوروی ممنوع گردید. به اذعان اسناد موجود حمایتگر مالیم‌هاجرین آذربایجانی در مدت اقامت در اروپا آذربایجانیان ساکن در ترکیه و برخی از منسوبین کانون ترک بوده است. در کنار نشریه‌ی "استقلال" که ماهیت خبری داشت دومین نشریه در برلین با نام "رهای" به سردبیری "میرزابالا محمدزاده" منتشر شد که

چارچوبی تاریخی و تئوریک داشت. کتابهای "حرکت ملی آذربایجان" و "بابک و افشین، هزار سال پیش مبارزه‌ی استقلال‌خواهی آذربایجان" به قلم میرزا بالا محمدزاده از سوی این نشریه و در قالب ویژه‌نامه از سوی نشریه "رهایی" در آلمان منتشر شد.

در سالهای نخست حضور رسولزاده در اروپا مهمترین حامی حرکت استقلال‌خواهی آذربایجان تشکیلات "پرومته" بوده است. این تشکیلات در سال ۱۹۲۶ میلادی از سوی ژنرال "ژوزف پلیسودسکی" در پاریس تشکیل شده بود که مرکزیت آن بعدها به لهستان منتقل شد و از سوی دولت لهستان حمایت می‌گشت. ژنرال ژوزف که خود مدت زمانی ریاست جمهوری لهستان را عهده دار بود پس از آن که امکان ادامه اقامت رسولزاده در برلین به دلیل شرایط جنگ جهانی دوم مقدور نگردید رهسپار لهستان گردید.

پس از تثبیت قدرت از سوی بلشویک‌ها در روسیه و اشغال مناطق غیرروس که در اثنای انقلاب ۱۹۱۷ روسیه استقلال خویش را کسب نموده بودند بسیاری از دولت-ملتهای نوپنیا تحت سیطره‌ی این حزب در آمد. جمعی از رهبران ناسیونالیست غیرروس در عکس العمل بدین توسعه‌طلبی ارضی جنبشی را در پاریس با عنوان پرومته بنیان نهادند که تا سال ۱۹۳۴ سردمدار مبارزه با بلشویسم در اروپا گردید. مهاجرین آذربایجانی که مجبور به ترک ترکیه شده بودند به همکاری با این جنبش بر علیه دیکتاتوری بلشویسم پرداختند. از جمله‌ی این فعالیتها شرکت این مهاجرین در همایشهای برگزار شده از سوی این جنبش در اقصی نقاط اروپا و کمکهای مالی بود که این جنبش به سیاسیون آذربایجان در انتشار نشریات مختلف می‌نمود. ملی‌گرایان ترک آذربایجانی با کمکهایی که از تشکیلات پرومته دریافت کردند توانستند به سازماندهی مجدد حزب مساوات در اروپا بپردازند. تشکیلات "اتحاد دموکراتیک آذربایجان" از جمله سازمانهایی بود که رسولزاده در این دوران در اروپا تاسیس کرد. در زمان جنگ میان آلمان و روسیه بسیاری از سربازان ارتش روسیه را ملتهای غیرروس من جمله ترکان تشکیل می‌دادند. در اثنای جنگ برخی از این سربازان یا به دست ارتش آلمان دستگیر شده و یا خودخواسته تسلیم ارتش آلمان می‌شدند. ارتش آلمان با سازماندهی دگرباره‌ی این سربازان از سربازانی که خواهان شرکت در جنگ بر علیه روسیه بودند استفاده می‌نمود و گردانهایی ترک با عنوان "لژیون‌های ترکستان" تشکیل داده بود. بخشی از ارتش لژیون‌های ترکستان را آذربایجانیانی تشکیل می‌دادند که پس از پایان جنگ آلمان-روس بسیاری از این سربازان سردرگم در شهرهای مختلف اروپا سرگردان

ماندند. با تشکیل سازمان "اتحاد دموکراتیک آذربایجان" به ریاست محمد کنگرلی "امکان سازماندهی این سربازان، نجات جان آنان و سرانجام انتقال آنان به ترکیه فراهم شد. در سال ۱۹۴۷ میلادی با رو به تیرگی گذاردن روابط ترکیه و روسیه امکان بازگشت دگرباره‌ی مهاجرین آذربایجانی به ترکیه مهیا شد و به واسطه‌ی این تشکیلات بسیاری از سربازان آذربایجانی نجات یافته از جنگ جهانی در ترکیه ساکن شدند.

از جمله نشریاتی که در این دوران و تحت مدیریت رسولزاده در اقصی نقاط جهان منتشر شد می‌توان به نشریات "سخن آشکار" (۱۹۳۶)، آتش مقدس (۱۹۳۶)، راه روشن (۱۹۳۷)، سخن راستین (۱۹۳۷)، حقیقت (۱۹۳۷)، صدای وطن (۱۹۳۷)، آمال وطن (۱۹۳۷)، آتش ملی (۱۹۳۸)، سوگند ملی (۱۹۳۸)، قانون ما (۱۹۳۸)، منبع الهام (۱۹۳۸)، سرزمین آتش مقدس (۱۹۳۸)، صدای حقیقت (۱۹۳۸)، آرزو (۱۹۳۹)، حق (۱۹۳۹) و حمله (۱۹۳۹) اشاره نمود. در کنار نشریات فوق، وی اقدام به نگارش کتابی به زبان آلمانی با عنوان "مسئله آذربایجان" نمود که دربردارنده مطالبی با عنوان نگاه کوتاه به جغرافیا، تاریخ و وضعیت سیاسی آذربایجان، قدمت و اهمیت فرهنگ آذربایجان، آذربایجان در دوره‌ی تزاریسم، بیداری ملی آذربایجانیان و آفرینش ادبیات ملی آذربایجانی، پیدایش جمهوری آذربایجان، اشغال آذربایجان و مبارزه بر علیه بلشویکها، نخستین فعالیتها پس از اشغالگری روس، ترک وطن از سوی مهاجرین آذربایجانی بود.

سالهای نزدیک به ۱۹۴۷ میلادی آغاز تیرگی روابط میان ترکیه و شوروی می‌باشد. در این سالها روابط تنگاتنگ و استراتژیک ترکیه و روسیه که در زمان جنگ رهایی‌بخش ترکیه آغاز شده بود، با ادعاهای ارضی شوروی بر مناطق شرقی ترکیه رو به سردی گذارد و در سال ۱۹۴۷ میلادی دیگر از آن روابط نزدیک خبری نبود. به دنبال تیرگی روابط شوروی و ترکیه مهاجرین آذربایجانی که در سال ۱۹۳۱ میلادی با فشارهای دولت شوروی مجبور به ترک ترکیه شده بودند آغاز به بازگشت به ترکیه نمودند. محمادمین که در طول این مدت در کشورهای اروپایی مختلف مبارزه‌ی استقلال‌خواهی آذربایجان را به پیش می‌برد با وقوف به اهمیت ترکیه به عنوان کشوری ترک که در آینده می‌تواند نقش بارزی در حرکت ملی آذربایجان ایفا نماید دگرباره راه ترکیه را در پیش گرفت و به دنبال وی سیل مهاجرین آذربایجانی با فراهم شدن شرایط اسکان در ترکیه روی به ترکیه گذاردند. با بازگشت به ترکیه به فعالیتهای خود در عرصه‌ی تشکل‌گرایی و نشریات ادامه داد و تا زمان وفاتش در سال ۱۹۵۵ میلادی به احیا و سازماندهی دوباره

مرکز ملی آذربایجان، انتقال مرکزیت حزب مساوات از اروپا به ترکیه، تاسیس جمعیت دفاع از حقوق آذربایجانیان و تاسیس انجمن فرهنگی آذربایجان پرداخت.

در سال ۱۹۵۳ میلادی دولت آمریکا او را به عنوان رهبر حزب مساوات به آمریکا دعوت نمود و وی با حضور در واشنگتن و ملاقات با دولتمردان آمریکایی به بیان تشریح وضعیت آذربایجانیان در جهان برای دولتمردان و افکار عمومی آمریکا پرداخت.

جمعیت دفاع از حقوق آذربایجانیان که با حمایت غیرآشکار رسولزاده تاسیس گشته بود تشکلی غیرسیاسی بود که تنها در حوزه‌ی فرهنگ، حقوق اجتماعی و شهروندی آذربایجانیان فعالیت می‌نمود. از آنجایی که وجود جمعیتی غیرسیاسی جهت تداوم فعالیتهای ناسیونالیستهای آذربایجانی در عرصه‌ی فرهنگ احساس می‌شد، هیئت مؤسس این جمعیت از افراد غیرسیاسی ساکن در آنکارا انتخاب شدند. اگرچه در مدارک و اسناد رسمی این انجمن نشانه‌ای از حضور حقوقی رسولزاده دیده نمی‌شود ولی بر اساس خاطرات منتشره در نشریاتی که پس از وفاتش و پایان فعالیت این انجمن منتشر گشت مشخص گردید که این انجمن مستقیماً تحت نظر او فعالیت می‌نمود.

یکی از تاثیرگذارترین نهادهایی که بنیان آن نیز توسط رسولزاده گذارده شده است و تا به امروز به حیات خویش در ترکیه ادامه داده است انجمن فرهنگی آذربایجان در آنکارا می‌باشد. این انجمن در سال ۱۹۴۹ در آنکارا و با مشارکت افراد فعال در "جمعیت دفاع از حقوق آذربایجانیان" تشکیل یافت. محمدامین رسولزاده از زمان تشکیل این انجمن تا پایان حیاتش رئیس افتخاری این انجمن اعلان شد. مهمترین فعالیت این انجمن انتشار مستمر نشریه‌ی "آذربایجان" بود که ۳۶ شماره از این نشریه در زمان حیاتش منتشر گشت. وی در دومین حضور خود در ترکیه پس از سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان به نگارش کتاب در باب سیاست، فرهنگ و تاریخ آذربایجان نیز ادامه داد که از جمله‌ی آنها می‌توان به کتابهای سنتهای فرهنگی آذربایجان (۱۹۴۹)، ادبیات معاصر آذربایجان (۱۹۵۰)، تاریخ معاصر آذربایجان (۱۹۵۱) و نظامی (۱۹۵۱) اشاره کرد.

محمدامین رسولزاده در ۶ مارس ۱۹۵۵ در حالی که سه بار نام آذربایجان را بر زبان جاری ساخت در بیمارستان دانشگاه دولتی آنکارا بدرد حیات گفت و در قبرستان عصری آنکارا به خاک سپرده شد.

رساله‌ی حیات ملی

سخن مترجم: نشریه‌ی "حیات" با نام ترکی "دیریلیک" که در سال ۱۹۱۴ میلادی پای در عرصه‌ی مطبوعات باکو گذارده بود از جمله نشریاتی محسوب می‌گردید که به انعکاس صدای ملی‌گرایان تجددخواه تُرک پرداخته است. محمدمامین رسولزاده در سلسله نوشتارهایی که ذیل عنوان "حیات ملی" در شمارگان ۱-۸ این نشریه منتشر نمود به بحثی اندیشه‌محور در باب مفاهیمی پرداخته است که با گذشت بیش از یک قرن هنوز تازگی خود را در ادبیات سیاسی حفظ نموده است. رسولزاده در این رساله‌ی خود که ترجمه‌ی آن در این بخش آمده است با زبانی ساده اما منطقی ژرف به واکاوی رابطه‌ی مفاهیمی چون زبان، دین، تاریخ، وجدان جمعی، ایده‌آل ملی، قومیت، ملیت، استقلال و تمدن با مفهوم ملت و ارائه‌ی نگرش خود بدین مفاهیم پرداخته است.

حیات چیست؟

بحث در مفهوم حیات، موضوعی است که صفحات بسیاری را می‌توان در باب آن نگاشت. اما در اثبات نگرشی که بدان خواهیم پرداخت دلیلی آشکارتر از جنگهایی که در حال حاضر برای آن و خشونت‌هایی که به نام آن صورت می‌پذیرد، وجود ندارد. اکنون ملل متمدن دنیا برای حفظ حیات خویش به سلاح‌های جهنمی مسلح شده به یکدیگر حمله‌ور می‌شوند. چه عجیب تلقی که برای آن گونه‌ی حیاتی که خواهان آن هستند مرگ را پذیرا می‌شوند و برای حیات می‌میرند. مردنی برای حیات، اروپا حیات را بدین حد عزیز شمرده بدان اهمیت می‌دهد. حال آن که در شرق، خصوصاً شرق اسلامی برای انزوا و تجرید زندگی می‌کنند. اگر مقصد برای دیگران حیات است برای ما مرگ سرانجام گشته است. از این رو حیات و تفکر حیات را بسان اروپایی‌ها درک و بیان کردن غایت بیان مفهوم حیات را تشکیل می‌دهد.

حیات برای اروپایی‌ها از قدرتمند گشتن مطلق، قدرتمند شدنی مادی و معنوی عبارت است. چه یک انسان و چه یک ملت تا از نظر علمی و مادی قدرتمند نگردد از نعمت زندگی در این دنیا بی‌بهره خواهد بود. تنها ملت‌هایی که در موقع لزوم، برای

زندگی کردن رشادت فدا کردن زندگی را دارا هستند حق حیات را به چنگ می آورند. دفاع از خود و مبارزه برای حیات به گونه‌ای ذاتی در تمامی موجودات هست. نه تنها انسان بلکه حیوانات نیز برای دفاع از خود و حفظ حیاتشان با تمامی نیرویی که دارا هستند تلاش و تقلا می‌نمایند. تمامی انسان‌ها بدون توجه به ملیت و مذهبشان مجبور به مبارزه با طبیعت هستند. تمدن دنیای امروزی نیز غنیمت‌های این مبارزه‌ی بشر علیه طبیعت می باشد. به نظر من، مدنیت بشری حاصل زحمات ملت‌هاست. چنان که هر ملت در سایه‌ی اقتدار و استقلال خویش، برای حیات مخصوص به خود پاره‌ای دستاوردهای ذی‌قیمت به دست می‌آورد، مرگ یک ملت یا زندگانی آن با افکار مرده نیز تنها بدبختی خویش نیست، بلکه نقصانی بزرگ برای بشریت به شمار می‌رود. چنان که اشاره کردیم در حالی که دیگران برای حیات، مرگ را پذیرا می‌شوند، حیات ما برای مرگ است. ما، یعنی دنیای اسلام و ملت‌های مسلمان باید اعتراف کنیم که زمانی که از فرامین اصیل دینمان دور گشتیم و به حیات در این دنیا با نگاهی بیگانه نگریم سیر آبادانی و پیشرفت دیگران شدیم و تنها روزی‌خوار ایشان باقی ماندیم. بدینگونه که به نظر ما مسلمانان این دنیا به یک شاهی نیز نمی‌ارزد و برای این حیاتی که چند صباحی در آن هستیم تلاش نمودن، خود عین عقلانیت است. چراکه این زندگی گذراست و کاروانسرای بیش نیست. به درستی که اگر عالم اسلام را با دنیای اروپایی‌ها مقایسه کنیم کاروانسرای خرابه‌ای بیش نیست.

اما باید اندیشید که امروزه در مقابل سلاح‌هایی که مستحکمترین سنگرها را با خاک یکسان می‌کنند، سرنوشت کاروانسراهای قدیمی چگونه رقم می‌خورد؟ این گونه کاروانسراها را با زندگانی عادی انسان‌ها قیاس نکنیم. اینها برای رازونیزی با آرامش خاطر برای عابدی که چهارچشم منتظر مرگ است نیز کفایت نمی‌کند. برای حیات آخرت این دنیا را به هیچ دانستن و قلمی بر آن کشیدن را فرمان دین انگاشتن برای عقل‌های سالم خطایی بزرگ است. چراکه نتیجه‌ی آن فلاکتی مادی و معنوی است که هم دنیا و هم آخرت را بر باد می‌دهد. "الدنیا مزرعه الآخرت"، آباد کردن مزرعه لازم است و برای آن، تنها زندگان به کار می‌آیند. حیات، عبارت از قدرتمند شدن علمی، مادی، معنوی و عشق بدان است. به نظر عجیب نیز اگر آید می‌خواهم بگویم که، حیات عبارت از عشق به دنیاست. معنای خاص‌اش دنیاگرایی است. باارزش‌ترین حیات نیز حیات ملی است. این بخش را با خلاصه کردن فکری که در این سطرهای پریشان درصدد بیان

بودم به اتمام می‌رسانم. حیات چیست؟ فیلسوفها و صوفی‌ها هر چه می‌خواهند بگویند، حیات عبارت از عشق به دنیا و قدرتمند شدن برای دفاع از حقوق و ناموس خویش می‌باشد.

استقلال ملی و تمدن بشری

در بخشی از سطور فوق چنین بیان کرده بودیم که: "مدنیت بشری حاصل زحمات ملت‌هاست. چنان که هر ملت در سایه‌ی اقتدار و استقلال خویش، برای حیات مخصوص به خود پاره‌ای دستاوردهای ذی‌قیمت به ارمغان می‌آورد. مرگ یک ملت یا زندگانی آن با افکار مرده نیز تنها بدبختی خویش نیست، بلکه نقصانی بزرگ برای بشریت بشمار می‌رود". اکنون به واکاوی بیشتر این سخن می‌پردازم.

روزی یکی از دوستان بسیار صمیمی که در ملت‌دوستی وی هیچ شبهه‌ای ندارم سوالی بدین مضمون را به گونه‌ای صمیمی با من در میان گذاشت:

- هنگامی که مشاهده می‌نماییم، از منظر تمدن بشری و توسعه‌ی آن، نتایج درخشانی در نتیجه‌ی تسلط ملل متمدن بر ملت‌های مسلمان حاصل می‌شود. شماها با پافشاری بر کسب و حفظ استقلال ملل مسلمان چشم انتظار چه سودی هستید؟

هنگامی که بدین سؤال چنین پاسخ دادم که: "از این منفعت، ما نه، بلکه بشریت و تمدن بشری سود می‌برد."، دوستم قانع گشت. حال آنکه ادای جدی‌گونه‌ی این پاسخ از سوی من شوخی‌ای بیش نبود. هر ملت در نتیجه‌ی حیات در جغرافیایی خاص، سرگذشت تاریخی خویش و نژادی که بدان تعلق دارد دارای خصوصیات می‌گردد که تنها مختص بدان ملت می‌باشد. از منظر اهل اندیشه، هنگامی که این خصوصیات در جهان مدرن سبب نوآوریها و اختراعات خاص می‌گردد، اصالت آنها دارای ارزش فوق العاده‌ای می‌گردد. اگر دقت شود، هر ملت در زمینه‌ای خاص دارای مهارتی ویژه است. آلمانی‌ها در صنعت، فرانسه‌ای‌ها در ظرافت، انگلیسی‌ها در کشتیرانی، بلژیکی‌ها در سازمان‌های اجتماعی، ایتالیایی‌ها در موسیقی و دیگران نیز به خصوصیات دیگر شهره گشته‌اند.

هر ملت در زمینه‌ای خاص از تمدن بشری دارای مهارت ویژه‌ای است که دیگر ملل در نمایاندن آن مهارت، تبحر چندانی ندارند. در نتیجه‌ی این خصوصیات، تمدن بشری مالک آثار گوناگون صنعتی و پیشرفتهای بسیاری گردیده است. اگر ملت آلمان استقلال

خویش را با تکیه بر نژاد ژرمن تامین نکرده و به حراست از تمدن مخصوص به خویش نپرداخته بود تاریخ بشریت بزرگانی چون شوپنهاور، فیخته، گوته، فاوست، گوتبرگ و لوتر را هرگز به خود نمی‌دید. اگر فرانسه در قوم و نژادی دیگر آسیمیله گشته و هویت خویش را از دست داده بود، بشریت، اندیشمندان بزرگی چون ژان ژاک روسو، دیدرو، مونتسکیو، ویکتور هوگو و ولتر که حاکم بر اندیشه‌ی قرن ۱۹ گشتند را از دست می‌داد. اگر ایتالیا ملیت خویش ا درک نکرده و به استعدادهای موجود در خویش ناآگاه می‌ماند، یعنی از سوی ملتی دیگر آسیمیله می‌گشت اکنون چهره‌ی جهان فاقد مجسمه‌هایی ظریف و مجسمه‌تراشی چون میکلانژ بود. چرا به دوردست‌ها می‌رویم. تصور کنید که اگر روسیه مستقل نبود و زبان روسی زبانی محکوم و مغلوب می‌شد و از سوی ملتی دیگر مثلاً آلمان کاملاً آسیمیله می‌گشت آیا ما شاهد پوشکین، لرمونتوف، داستایوسکی، تولوستوی، سالیاپین، میچنیکوف و ... می‌شدیم؟ مشخصاً که نه. جدای از شخصیت‌های مطرح ملت‌ها، در قالب تک‌تک افراد جامعه نیز تفاوت فاحشی از باب نوآوری و اخلاق مدنی میان آسیمیلیسیون و استقلال مشاهده می‌گردد. گمان می‌کنم اگر تحقیقی آماری صورت گیرد مشاهده می‌شود که همواره هنرمندان بزرگ ارتباط بسیار نزدیکی با ملیت خویش نگاه داشته‌اند. به عنوان مثال برای آنکه فردی بتواند نویسنده‌ی موفقی در زبان روسی گردد و بتواند روح روس‌ها را به تسخیر درآورده و با تاثیر بر وجدان جمعی ایشان حیات آن‌ها را در حد کمال به تصویر کشد، حتماً باید بتواند بسان روس‌ها فکر کند و بسان ایشان احساس نماید. برای این مهم هم روس بودن، روسی زندگی کردن و تا حد امکان روس‌ها را درک کردن نیاز است. حال آنکه یک فرزند مسلمان روس شده یایک جوان ارمنی آسیمیله گشته یا یهودی روی از دین خود برگشته هر چقدر هم از هویت خویش جدای گردیده شده باشد باز هم نمی‌تواند تبدیل به چنین روسی گردد. در ضمن هنگامی که بدین طریق استعداد نوآوری یک فرد عقیم می‌شود ضرر آن متوجه محیطی که در آن زندگی می‌کند می‌شود، و آنگاه که تعداد چنین عقیم شدگان فرهنگی یک جامعه رو به ازدیاد می‌گذارد به کل ملت سرایت نموده استعداد نوآوری یک ملت عقیم می‌گردد.

در نتیجه‌ی این امر، ارزش و اهمیت ذاتی یک انسان به عنوان یک فرد که پای به خانواده‌ی بشری می‌گذارد نزول نموده و بشریت از بسیاری از نوآوری‌ها محروم می‌ماند. فردی که از هویت اصیل خویش دور گشته و در ملتی دیگر آسیمیله شده باشد، فایده‌ی

شایان توجهی را برای جامعه‌ی آسیمیله‌گر نیز نمی‌تواند به بار آورد. همچنان که همین فرد به جامعه‌ی ملی خود نیز توان فایده‌رسانی چندانی ندارد. چراکه از جامعه و خودپهپایی که متناسب با آن محیط پرورش یافته است دور شده است و نمی‌تواند شرایط محیط جدید را درک نماید و به عنوان موجودی ناقص و معیوب، مصداق جمله‌ی از اینجا رانده از آنجا مانده می‌گردد. اگر در جامعه‌ی خودمان به تحقیق در میان باسوادهایی که به زبان روسی تحصیل کرده‌اند بپردازیم، خواهیم دید که در میان افرادی که دیپلم تحصیلات عالی گرفته‌اند و رتبه‌های علمی بالایی دارند، تنها آن بخشی نسبت به مسائل جامعه‌ی خویش بی‌تفاوت نمی‌ماند که کم و بیش به زبان ترکی مسلط هستند و به خودآگاهی ملی رسیده‌اند. در عوض افرادی که پرورش ایشان به زبان روسی بوده و از ملیت خویش ناآگاه هستند اکثراً نسبت به احتیاجات جامعه‌ی خویش لاقید می‌مانند. طبیعتاً این لاقیدی و بی‌ثمری نقصانی بزرگ است. چنین افراد عقیم فرهنگی هر چقدر هم که فعال باشند توان سودرسانی به جامعه‌ی خویش ندارند و محکوم به عقیم بودن مدنی هستند. قاطر هم فعال است، بسان خر عمر دارد و بسان اسب نیز قدرتمند می‌باشد. اما عقیم است و از تولیدمثل محروم بوده همواره حیاتش را مدیون دیگران است. حمال حیات بودن کافی نیست، باید مولد آن بود. قدرت و عمر قاطر موقتی است. ازدیاد و تربیت کردنش غیر ممکن می‌باشد. حال آنکه قدرت اسب و عمر خر تابع تمامی حکمهای قانون تکامل و توارث بوده و منابع ادامه‌ی حیات می‌باشند. تسلط ملتی بیگانه برملتی دیگر و تلاش وی برای محو شخصیت ملت مغلوب و آسیمیله نمودن آن نیز چیزی شبیه تولید قاطر می‌باشد. تمدنی که از طریق آسیمیلیسیون حاصل شود اگر در نگاه نخست هم سبب حصول نتایجی روشن گردد در باطنش نابودی قوه‌های اصیل در حیات بشری و محروم کردنش از تولید و تسلسل طبیعی حیات است. اگر امروز برای خلاص کردن ایران از فلاکتی که با آن دست به گریبان است، نیمچه استقلالش را از دستش گرفته و تحت اداره‌ی ملتی مترقی با سیاست‌های آسیمیلیسینی قرار دهید، احتمالاً در عرض چند سال، بندر انزلی در حد باکو توسعه خواهد یافت و حتی به پای بمبئی نیز خواهد رسید. اما مطمئن باشید در قبال این پیشرفت سریع، ایران دیگر هیچ گاه نمی‌تواند فردوسی، حافظ و سعدی را در دامان خویش بپروراند. استقلال ملی علی‌الخصوص استقلالی که ویژگی‌های فرهنگی و مدنی ملتها را محافظه نماید دائماً برای

بشریت نوید اختراعات و نوآوریهای اصیل و نو را در عرصه‌ی تمدن خواهد داد. چونان که گفت‌مان تمدن بشری خود محصول این نوآوریها و اختراعات بدیع است. علی‌رغم اینکه ما قفقازی‌ها از منظر توسعه از ایرانی‌ها، عثمانی‌ها، مصری‌ها و هندوستان پیشرفته‌تریم در دفتر نوآوری‌های عالم، خبری حتی بصورت جزئی از اسم و رسممان نیست. حال آنکه، هرچه که باشد ایران کاشف ستاره‌ی "محمودیه" و منجمی بنام محمودخان دارد و نام ترکیه هم به واسطه‌ی مخترعی چون دکتر منیرپاشا در قاموس اروپائیان به نیکی و ستایش ثبت گشته است. وجود شاعران بزرگی چون توفیق فکرت و عبدالحق حمید در ترکیه نیز مدیون استقلال ملیشان است. بی‌شک، برقراری صلح در دنیا از طریق تجزیه‌ی جهان به ملت‌های گوناگون زاینده‌ی تمدن بشری است. با این حال، عدم استقلال هویت ملی ملل و سعی در آسیمیله کردن ویژگی‌های طبیعی‌شان از سوی ملل دیگر این زاینده‌ها را تبدیل به نقصان می‌کند و بنا به قانون جبر با ازدیاد نقصانها ارزش معادله کاسته می‌شود.

در پایان این بخش پاسخ خویش به دوستی صمیمی که سؤالش در سطور فوق ذکر گردید را بدین صورت خلاصه می‌نمایم: "به جای پیشرفت سریع مادی و عقب‌ماندگی مدنی و فرهنگی، پیشرفت دیرنگام مادی اما مستقل ماندن و توسعه‌ی فرهنگی را ترجیح می‌دهم. چراکه نفع بشریت و ملت در این است. حقیقتاً، تصدیق و تقدیر بنام تمدن بشری از ملی‌گرایانی که نه برای آسیمیله کردن دیگران بلکه در جهت حراست از هویت و بودن خویش، مجاهدت و تلاشهای فراوان می‌نمایند، امری ضروری و اندیشه‌ای والاست."

قومیت، ملیت و ملت

در بخش پیشین نوشتارمان تصدیق و تقدیر به نام تمدن بشری از ملی‌گرایانی که نه برای آسیمیله کردن دیگران بلکه در جهت حراست از هویت و بودن خویش، مجاهدت و تلاش‌های فراوان می‌نمایند را امری ضروری و اندیشه‌ای والا بیان کرده بودیم. برای فهم بهتر مفهوم ملی‌گرایی و حیات ملی نخست باید با مفهوم ملت و مفاهیم زیرمجموعه‌ای که در شناخت بهتر آن ما را یاری می‌رسانند آشنا گشت.

در ادبیات سیاسی ما معنای کلمه‌ی ملت به گونه‌ای اشتباه تلقی و بیان می‌گردد. چه بسیار، با افراد دارای تحصیلات عالی و کسانی که تجربه‌ی زندگی در حیات مدنی اروپا را

دارند مواجه می‌شوید که در پاسخ به پرسش متعلق به کدام ملت هستید؟ چنین بیان می‌کنند: "مسلمان هستیم"، و به هیچ وجه در نادرستی پاسخ خویش شک نمی‌کنند. حال آن که اگر همین افراد از یک روس این پرسش را مطرح بکنند، و وی پاسخ دهد که "مسیحی هستیم"، پاسخ وی را مضحک و دلیلی بر نادانی وی تلقی خواهند کرد.

شاید در گذشته میان مفهوم ملت و امت تفاوتی نبود و ملتی که بیانگر قومیت می‌باشد با واژه‌ی امت که بیانگر اجتماع هم‌کیشان است خلط گردیده و تعبیر مشهور ملت اسلام را به وجود آورده است. اگر واژه‌ی ملت را برگرفته از کلمه‌ی *nation* بدانیم، هرگز بیانگر هم‌دینی نیست. بلکه ریشه در هم‌زبانی اجتماع انسانی دارد. معنای معاصر لفظ ملت نیز اشاره به اجتماع‌هایی انسانی دارد که ویژگی مشترکشان هم‌زبانی است. در ضمن، مفهوم ملت علاوه بر هم‌زبانی که مهمترین ویژگی آن است، خصوصیات دیگری را نیز شامل می‌گردد. منابع اروپایی، واژه‌ی ملت (*nation*) را این گونه تعریف می‌کنند: "به اجتماع بزرگ انسانی که با تکیه بر اصول اخلاقی گرد هم آمده‌اند، ملت گویند. در ساختار ملت گروه‌های اجتماعی مختلفی وجود دارد و همزیستی مسالمت آمیزشان امری ضروری است، عدم تسلط گروه اجتماعی خاصی بر گروه‌های دیگر نیز شرطی ملزوم می‌باشد. اگر شرایط تاریخی نیز در تبدیل موجودیت ملت‌ها به شکل دولت مانع‌تراشی نماید، ظهور شکل مدنی و ادبی ملت ممکن می‌باشد. مثلاً بسان ایتالیایی که بارها از سوی بیگانگان تجزیه شده و قطعه قطعه گردید و هیچگاه ملت واحد بودن خویش را به باد فراموشی نسپرد، لهستانی‌ها را اکنون که ملت و خاکشان میان سه دولت تقسیم گشته است را به جرات می‌توان یک ملت واحد دانست. به خودی خود مشخص است که درک وحدت ملی در سیری تاریخی و حرکت تدریجی انسانها از قومیت به ملیت و از ملیت به درجه‌ی ملت حاصل می‌شود."

منابع علمی، تفاوت واژه‌های قومیت، ملیت و ملت را بدین گونه بیان می‌کنند: "قومیت تنها به وحدت زبانی و نژادی اشاره می‌کند، ملیت به همسانی مدنی و زبانی و ملت حاصل درک حیات و خودآگاهی ملی است". یعنی به طایفه یا قومی کوچک که از نسل پدرانی مشترک هستند و به زبانی واحد سخن می‌گویند، لفظ قومیت اطلاق می‌گردد، بسان شاهسون‌ها، وقتی از شاهسون‌ها بحث می‌شود منظور قوم شاهسون می‌باشد و اطلاق واژه‌ی ملیت بدانها نادرست می‌باشد. هنگامی که تعداد زیادی از چنین اقوام به وحدت رسیده و در کنار وحدت زبانی مالک تمدن یکسانی می‌گردند می‌توان از

آذربایجانی‌ها در مقام یک ملیت بحث نمود. به مجموع ترک-تاتارهای شمالی، کریمه، ترکستان، آذربایجان و ترک‌های غربی عثمانی که به گونه‌ای بزرگ اجتماع ملی متشکل از ملیتهای گوناگونی را تشکیل می‌دهند لفظ ملت اطلاق می‌گردد. حال، کلماتی چون ملت ترک، فارس و عرب را می‌توان در مقابل کلمات ملت‌های اسلاو و ژرمن بکار برد و لفظهای مقابل اسلام یا مسلمان تنها عیسویت یا مسیحیت می‌باشد.

اکنون پس از تعریف کلمات ملت و ملیت به بحث پیرامون عناصر تشکیل دهنده‌ای که ساختار مفهومی ملت و ملیت را بوجود می‌آورند، می‌پردازیم. مفهوم تمدن ملی و ملت متشکل از مجموع عناصری چون، زبان مشترک، رسوم و اخلاقیات یکسان، سرگذشت تاریخی مشترک و وحدت مذهبی است. اگر میان مجموعه عناصر تشکیل دهنده‌ی ملت مقایسه‌ای به عمل آوریم، هشاد درصد وزن و اهمیت را وحدت زبانی به خویشتن اختصاص می‌دهد. زبان، جزئی مهم در ساختار ملت است. ظاهر و باطن آن می‌باشد. مهمترین نشانه و ویژگی در وجود تمایز ملت‌ها از یکدیگر زبان است. در تشکیل ملت سرگذشت و رسوم تاریخی نیز نقشی مهم بر عهده دارند. اما، بعضاً این رسوم برخلاف زبان و دین می‌تواند سبب ایجاد شکاف در اتحاد یک ملت گردد. ویژگی اشتراک مذهبی نیز پارامتر مورد اعتماد و ثابتی نیست. چراکه زبان، ازلی و ماندگار است. اگر ترقی و تکامل نیز پیدا کند تغییراتی اساسی در آن روی نمی‌دهد. حال آنکه در تاریخ، ملت‌های فراوانی که دین خود را تغییر داده‌اند موجود می‌باشد. در حقیقت، ملتی وجود ندارد که دین خود را به کرات تغییر نداده باشد. با این وجود، دین تاثیر بسیار مهمی از نقطه نظر اخلاق و عادات بر ویژگی‌های یک ملت دارد. ملت‌هایی که در کنار وحدت زبانی وحدت مذهبی نیز دارند پروسه‌ی ملت‌گشتنشان سریعتر حاصل گشته و جدان ملی در میانشان سریعتر توسعه یافته است. حیات ملت‌ها نیز در سایه‌ی توسعه وجدان ملی ممکن گشته آرمان‌ها و باورهای ملی حاصل گردیده است. حصول باور ملی چنان تاثیری دارد که ملت‌ها با دستیابی بدان می‌توانند حیاتی توأم با شرف و شوکت داشته باشند. بسان مسلمانان سایر نقاط جهان، ما مسلمانان روسیه نیز به دین بیش از ملیتمان اولویت دادیم و تمامی جنبشهای مترقی و تجددخواهیمان را برخاسته از دین نمایانیم. نشریه به زبان ترکی منتشر کردیم و نام نشریه‌ی مسلمانان بر آن گذاردیم. اپراها و تئاترهایی به زبان ترکی برگزار نمودیم و تئاتر و اپرای مسلمانانش نامیدیم. اگر مدرسه باز کردیم نام مدرسه‌ی روس-مسلمان بر آن نهادیم. ویژگی‌های جوامع‌مان نیز عبارت از کلمه‌ی

مسلمان گشت. حال آنکه تمامی اعمالمان به زبان ترکی انجام گرفته و در جهت احیای تمدن ترک بود. بر اثر تاثیر ابتدائی مسلمان بودنمان با نامیدن خود بعنوان مسلمان، به شاکله‌ی تشکیل دهنده‌ی ملیتیمان یعنی ترک بودن توجه نکرده تنها به عنوان مسلمان قناعت کردیم. هنوز هم به این عنوان بسنده می‌کنیم. در این حد نیز نمانده هیچ اعتراضی به دیگرانی که گاه ما را تاتار و گاه پارسی می‌نامند ننموده ایم و این تماماً ناشی از آن است که خود را آنگونه که باید نشناخته ایم. اگر به خودآگاهی مناسبی می‌رسیدیم و می‌دانستیم که حیات ملی بر چه اصولی استوار است البته که گفتن اپرای مسلمانان را در حد لفظ اپرای مسیحی‌ها مضحک می‌یافتیم. در آن زمان، در حالی که به نقش آفرین بودن در صحنه‌ی اپرا افتخار می‌کردیم به جای نامیدن خود به صورت آغدامسکی و سارابسکی خود را آغداملی و سارابلی خطاب می‌کردیم و جای عنوان صحنه‌ی مسلمان را صحنه‌ی ترک می‌گرفت و نقش اول اپرایمان به جای عربلینسکی، عربلی می‌گشت. ظهور چنین خصوصیات ملی در سایه توسعه‌ی زیربنایی وجدان ملی و باور ملی میسر است.

وجدان ملی

وجدان ملی یا باور ملی از موجودیت آرمان و آرزو در حیات ملی به صورت حس و بیان آن حاصل می‌گردد. به جز ملتها افراد در حوزه‌ی خصوصی خویش نیز آرمانی مختص به خود دارند. به تعبیری دیگر نام آرزو و انتظار از آینده که در زبان لاتین "ایده آل" خطاب می‌گردد را نیز می‌توان بر آن نهاد. در زمانهای اخیر برخی روشنفکران عثمانی آن را به صورت اندیشه نیز ترجمه کرده‌اند. طبیعتاً ایده‌آل هر شخص با اقتدار و مسلک وی متناسب می‌باشد. مثلاً مدیر مدرسه گشتن یک معلم ایده‌آل وی محسوب می‌گردد. نویسنده‌ای که آرزوی مدیرمسئولی یک نشریه را می‌کند ایده‌آل آن را دارد. همچنین آرزوی مالکیت گله‌ای بزرگ از سوی یک چوپان خیال وی را شکل می‌دهد. پس، می‌توان چنین گفت که خواست و آرزوی یک فرد در رسیدن به آنچه که حد نهایت مسلک خویش می‌پندارد، ایده‌آل وی است. ایده‌آل به فعالیت و فعالیت نیز به ترقی منجر می‌گردد. چونان انسانها که بدون تصویری از آینده نمی‌توانند زندگی کنند، ملتها نیز بدون ایده‌آل توان حیات را از دست می‌دهند. بدینگونه، احساسات پنهان در مسیر ایده‌آل و آرزوی حاکم بر افکار عمومی ملت، تولید ایمان و وجدان ملی را می‌کند.

اما این ایده‌آل ملی را چه کسانی به منصفی ظهور می‌رسانند و وجدان ملی چگونه خویشتن را می‌نمایاند؟ چنان که ذکر شد هیچ فردی نمی‌تواند بدون ایده‌آل زندگی کند. اما از ایده‌آل تا ایده‌آل تفاوت وجود دارد. ایده‌آلهای فردی هرچقدر دشوار و دست نیافتنی نیز باشند، بزرگ نیستند. یعنی نمی‌توان آن را ایده‌آل بزرگ و ملی دانست و به عنوان خواست وجدان ملی ابراز کرد. مثلاً توفیق حمالی که آرزوی میلیونر شدن دارد و بدان دست می‌یابد را نمی‌توان تعالی دانست. تنها زمانی که یک فرد در حالی که در فکر سودرسانی به جامعه‌ی خویش است بی تفاوت به خویشتن، برای قوم و ملت خویش ایده‌آلی در سر داشته باشد نام ایده‌آل والا را می‌توان بر آن نهاد. به چنین اشخاصی نیز عنوان ایده‌آلیسته‌های بزرگ یا اندیشمند داده می‌شود. مثلاً در روس‌ها پتر بزرگ، لومونسوف؛ در فرانسه‌ای‌ها ژان ژاک روسو، ناپلئون؛ در آلمان‌ها لوتر، بیسمارک؛ در عثمانی‌ها سلطان محمد فاتح، مدحت پاشا؛ در ایرانی‌ها نادرشاه و فردوسی؛ در افغان‌ها امیرعبدالرحمان خان از بزرگان اندیشه و عمل هستند. چنانکه در نگاه نخست مشاهده می‌شود اندیشمندان و عمل‌گرایان بزرگ ملی آن قدرها کم نیستند. آنها در هر دوره‌ی زمانی بوده و هستند. اما شهرتشان در حد اقتدار و خدماتی است که انجام داده‌اند. افرادی که خارج از اهداف شخصی به تفکر در نیازهای جامعه‌ی خویش مشغول گشته و به نام سعادت آن دست به عمل می‌زنند و در راه آن بسان خدمت به خود خدمات شایانی انجام می‌دهند آرامان‌گراها یا ایده‌آلیسته‌های بزرگ هستند. اگر افرادی اینچنین در میان یک ملت محدود یا مفقود گردد، آن ملت امکان استقلال و موجودیتی سالم را از دست داده و در حالی که زیردست ملت‌های دیگر می‌ماند زیر پا له می‌گردد. چراکه چنان که برای افراد میسر نیست، برای ملت‌ها نیز زندگی بدون هدف و ایده‌آل امکان ندارد. حال سؤالی که مطرح می‌باشد این است که ایده‌آل‌های بزرگ این بزرگان اندیشه و آرمان نشأت گرفته از کجاست؟ از محیط و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند. به تعبیری آشکار، افراد یک ملت در دل‌هایشان آرزوهایی در باب جامعه‌ی خویش دارند. اما خویشتن عاجز از شکل‌دهی و صورت‌بندی این خواستها و آرزوها می‌باشند. احساس مشترکی دارند، اما از ماهیت این احساس و عینیت آن ناآگاه هستند. وقتی افرادی از میان‌شان برخاسته و به بیان و شکل‌دهی این احساس و ایده‌آل مشترک جمعی می‌پردازند مشاهده می‌کنند که سخنان این افراد اندیشمند با احساس مبهمشان عینیتی کامل دارد. می‌توان گفت که سخنان یا نوشته‌هایی که روشنفکران در آن به تصویردهی

از شرایط جامعه‌ی خویش می‌پردازند، آینه‌ی خواسته‌های جامعه است، که هر عضو جامعه انعکاس خواسته‌های خویش را در آن می‌یابد و فوراً با آن هم‌سخن می‌گردد. اگر اندیشه‌ها و نوشتارهای ملی روشنفکران مختلف جامعه با توافق احساس و اندیشه‌ی جمعی مردم همراه گردد، ایده‌آل ملی مذکور به سرعت در میان مردم منتشر گشته و هواداران بسیاری جلب می‌نماید، در غیر این صورت در دایره‌ای محدود منتشر گشته و نهایتاً به کنجی رها می‌گردد. به عنوان مثال، قبل از انقلاب کبیر فرانسه مردم اروپا از شیوه‌ی زندگی موجود بیزار گشته و بدین اعتقاد رسیده بودند که نظریات و فلسفه‌هایی که تاکنون بر افکار ایشان حکم می‌راند دیگر توان پاسخگویی به خواسته‌های اکتونشان را ندارد و در حال منسوخ شدن می‌باشد. مردم فرانسه به دنبال شیوه‌ی حیاتی دگرگونه بودند و هر فرد در مقام فردیت خود به گونه‌ای مبهم احساسی از چگونگی تغییر وضعیت موجود داشت که روسو با آن قلم انتقادی و سحرآمیز خویش ظهور کرد و در حالی که شیوه‌ی حیات موجود را از سر تا پا به باد انتقاد می‌گرفت ویژگی‌های شیوه‌ی حیات نو را به تصویر کشید. کل اروپا فوراً به تایید نوشتارهای روسو پرداخت و این فیلسوف در گوشه‌گوشه‌ی اروپا هوادارانی آتشین یافت. هواداری از روسو، مردم را چنان به غلیان و وجد آورد که ملت برای دفاع از اندیشه‌های آن، حاضر به فدای جان خویش گشت و در راه ایده‌آل نوین خونهای بسیار جاری شد. عالم مسیحیتی که از ظلم‌ها و جنایات بی‌حد و حصر کلیسا و پاپ‌ها به تنگ آمده بود با اشتیاق و صمیمیتی وافر به استقبال پرستانتیزم لوتر رفت، چراکه لوتر توانسته بود آنچه را که جامعه به صورتی نامحسوس و مبهم درک می‌نمود به گونه‌ای مشخص و روشن تبیین و صورتبندی نماید. ملت بلغار زمانی محو و نابود گشت و همگان از احیای دگرباره‌ی ملتی با نام بلغار ناامید گشته بودند. حتی لوتر در مقام متفکر نابغه و مشهور زمان خود از بلغارها با نام ملت منقرض شده یاد می‌کرد. اما بعدها اندیشمندان و ایده‌آلیستهای بزرگی چون وازوف‌ها و بایایی‌ها ظهور کردند و آرزوهایی که ملت بلغار ناتوان از تبیینشان بود را در قالب فرهنگ بیان کردند. تاریخ بلغارستان بزرگ نگاشته گشت و دگرباره احساسات ظریف و روح ملی بلغارها زنده شد. آنچه که از بن به نیستی کشانده شده بود دگرباره هست گشت. ملت منقرض شده زنده گشت و خود را به اروپا شناساند. در یونان نیز چنین شد. اگر جمعیت «اِتر» در زمان مناسب تشکیل شد و توانست مردم زیادی را گرد خود جمع نماید و ترک‌ها را بیرون کند تنها بدین دلیل بود که توانسته بود وجدان و روح ملی ملت خویش

را به درستی تحلیل نماید و با درک احساسات مجهول و ایده‌آلهای ملی ملت خویش بدانها جامه‌ی حقیقت بپوشاند. حال برای درک و تفسیر روح و وجدان ملی که سبب ایجاد چنین نتایج خارق‌العاده‌ای گشته است قبل از هرچیز در کنار شناخت جامعه و ملت و تحقیقات مفصل در باب تاریخ و گذشته‌ی آن، تحقیق در باب زبان یک ملت که موجودیت معنوی ملت نشأت گرفته از آن است لازم و ضروری است. باید با تحقیقات بسیار در باب این موهبت بزرگ که نود درصد روح یک ملت را تشکیل می‌دهد بتوان عناصر گرانبهای نهفته در گذشته‌ی یک ملت را و تاریخ آن را به زبان مادری بدیشان بیان نمود. زبان مادری که می‌تواند سبب ثمرات خارق‌العاده‌ای گردد. شکی نیست که در نتیجه‌ی این عمل، وجدان ملی تشکیل شده و سبب تولید اندیشه و ایده‌آل بزرگ ملی می‌گردد.

ایده‌آل ملی

درسطور فوق به بحث در باب تاثیرات ظهور وجدان بزرگ ملی در میان مردمان یک جامعه پرداختیم و چگونگی امکان به وجود آمدن آن را بررسی کردیم. در این بخش نیز به تشریح بیشتر این موضوع خواهیم پرداخت. چرا لزوم وجود وجدان ملی احساس می‌گردد؟ برای درک بهتر این موضوع باید نگاهی انتقادی و تحلیلی به سرگذشت تاریخی خویش داشته باشیم. در این نگاه به گذشته چه می‌بینیم؟ در جامعه‌ی ما نهادهای بسیاری تاسیس می‌گردد. کتابهای زیادی منتشر می‌شود. ساختمانهای بزرگ و سربه فلک کشیده بنا می‌شود. اما این کارها را با چه هدفی انجام می‌دهیم؟ پاسخ بدین سؤال چندان آسان نمی‌باشد. یقیناً عاجز از گفتن پاسخهایی کلی چون: "برای ملت انجام می‌دهیم"، نیستیم. اما آیا جوابی چنین کلی، کافی و قانع‌کننده است؟ اگر از افرادی که در جامعه به انجام امور خیر و مذهبی مشغول می‌باشند پرسیده شود که هدفی که ملت‌مان در تعقیب آن است چیست؟ پاسخی قانع‌کننده ندارند. عموماً به دلیل آنکه در کارهایمان چنین رابطه‌هایی حقیقی وجود ندارد، در کارهایی که انجام می‌دهیم عدم وجود روح عمل مورد انتظار و نبود روحی که تمامی مؤسسات خیریه‌مان را چونان حبل‌المتینی به یکدیگر متصل می‌نماید، قابل پیش‌بینی است. ساختمان بزرگ خیریه‌ای را برپا می‌کنیم، اما وقتی اقدام به ایجاد مؤسسه‌ای ملی می‌کنیم در باب چگونگی معماری بنا اهمیتی نمی‌دهیم؛ و به اولین مهندسی که می‌رسیم، می‌گوییم که بیا و

بنایی برای ما برپا کن. او نیز بی‌درنگ کمی از معماری باستان، کمی از معماری دوره‌ی رنسانس برداشت نموده و با طراحی داخل بنا به سبک عربی ساختمانی با طرحی درهم و برهم را تحویل می‌دهد. سنگ را به روی سنگ گذارده و بنایی عظیم به وجود می‌آورد. البته که این عظمت و بزرگی ما را شاد می‌کند و در دل‌هایمان نشاط به وجود می‌آورد. اما اگر چنین تزئیناتی که با صرف هزینه‌های فراوان حاصل گشته است می‌توانست عظمت و احتشام دیرین ترک بودن و مسلمان بودنمان را خاطر نشان سازد و بیان نماید که ما نیز معماری مخصوص به خویش، زیبا و شایان تقلید داریم، در کنار عظمت مادی، بزرگی معنوی متناسب با آن داشت و تمثالی لایق ماندگاری بود. حتی تاجرهای ملت‌هایی که وجدان ملی در میان ایشان ظهور یافته است محاسبات دفتری خویش را نیز به زبان مادریشان انجام می‌دهند اما افرادی که در میان ملت ما به امور خیریه مشغول هستند نه تنها محاسبات دفتری خویش را به روسی انجام می‌دهند. (شاید این مورد را بتوانند با گفتن انجام بازرسی‌ها از سوی حکومت توجیه نمایند) بلکه بسیاری از مکاتبات و سخنرانی‌های خویش را نیز به روسی ایراد می‌نمایند. سالهاست که دارای کتابخانه هستیم. اما چه کتابخانه‌ای؟ آیا می‌توانید در آنجا مطبوعاتی که بدنبال‌شان هستید را پیدا کنید؟ آیا در آنجا مجموعه‌ی نشریات ملی یافت می‌شود؟ هر از گاه برای ادیبی بزرگداشت می‌گیریم. اما اگر اکنون محققى بخواهد در باب میرزا فتحعلی آخوندزاده به تحقیق بپردازد، آیا می‌تواند از کتابخانه‌هایمان قدری معلومات بدست آورد؟ یا اینکه اگر نهادی ملی بخواهد در باب ادبیات ترکی و تاریخ ترکان آذربایجان به تحقیق بپردازد، آیا مکانی مخصوص وجود دارد که بتواند از آنجا معلوماتی مفید کسب کند؟ نه! حال آنکه مدت زمان زیادی است که کتابخانه داریم. جزئی از مملکت روسیه را تشکیل می‌دهیم. در روسیه زندگی می‌کنیم و شهروند آن هستیم. بالطبع مادامی که حیاتمان در این چارچوب می‌گذرد برای ادامه‌ی حیات احتیاجاتی داریم. آیا تاکنون توانسته‌ایم بدین خواسته‌ها و احتیاجات خویش شکلی تدوین شده و معین بدهیم؟

سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ دوره‌ای تاریخی برای روسیه بود. در آن زمان هر ملت و طبقه‌ای، ایده‌آلهایی که سالها در بطن خویش پرورانده بود را به منصفی ظهور رساند. گفتند که این یا آن را می‌خواهیم. اما ما خود را در مقابل امری به وقوع پیوسته یافتیم. اعتراف کنیم که ندانستیم که بدنبال چه هستیم. اگر افرادی هم بودند که می‌دانستند خواسته‌های ما شامل بر چه چیزهایی است دیگر زمانی برای بیانش نداشتند. در روسیه‌ای

که آن روزهای سرنوشت ساز را می‌گذرانند ما به کشتی دچار طوفان شده‌ای شبیه بودیم که نمی‌دانستیم به کجا می‌رویم و ساحل نجات کجاست؟ در هر حال باید سکان را به هر سمتی که باشد نگاه می‌داشتیم. ما نیز به ناخداهای ملت‌های دیگری که بسان ما دچار تلاطم شده بودند نظر انداختیم و راهمان را به سمتی که ایشان در حرکت بدان سو بودند کج کردیم. طبیعتاً دست‌انمان که سکان را گرفته بود، می‌لرزید و دلمان از مجهول بودن سرنوشت‌مان به تپش افتاده بود. آری، به قدری که برای کشتی طوفان‌زده‌ای بی‌هدفی خطرناک است، برای یک ملت در لحظه‌های تاریخی بی‌عملی و بی‌هدفی به همان اندازه مهلک می‌باشد. زمان زیادی از آن موقع نمی‌گذرد. اگر در روسیه دگرباره میزان رشد مبارزات به قدری رسد که دوباره در برابر عمل انجام شده‌ای قرار گیریم آیا مالک اراده‌ای محکم هستیم که سکان کشتی ملت را استوارانه به دست گرفته و بدان سو هدایت نماییم؟ به نظر من اگر چنان که در کشتیرانی رسم می‌باشد به اخترشناسی آشنا نباشیم و ستاره‌ای را که در شب ما را به مقصد رهنمون می‌سازد را تشخیص ندهیم سکانداری با اراده و دستانی استوار نیز نخواهیم یافت. هنوز آن ستاره‌ای را که مقصد را نشانمان دهد نیافته ایم. شاید کسانی باشند که در پی کشف آن هستند، اما هنوز افرادی پیدا نشده‌اند که به میان آمده و گویند که این ستاره‌ی مورد نظرمان است. اگر هم وجود داشته باشند نتوانسته‌اند حالتی عمومی بدان دهند و همگان از آن آگاه شوند. مسئله‌ای که باید همگان در باب آن به تفکر بپردازند این است که چگونه می‌توان این ستاره را کشف کرد؟ حال دگر زمان جدایی از خطایی که تاکنون بدان مبتلا بوده‌ایم رسیده است. آن خطا چیست؟ ما تا به اکنون در تمامی فعالیتهای اجتماعی و ملی خویش تنها به ظاهر امر نگاه کرده و به تقلید قالب و باطن آنها پرداخته ایم. تا اندازه‌ای نیز در انجام این امر موفق گشته ایم. مثلاً اگر فردی بیگانه که آشنایی به زبان ترکی ندارد به باکو آمده و بخواهد از روی ظاهرمان در باب ما قضاوت کند را به کوچه‌ی نیکولایسکی برده و عمارت‌هایی عالی از منظر معماری ملی را به وی نشان دهیم و سپس وی را به دیدن مغازه‌های کتابفروشی‌مان برده و آثار گوناگون بسیاری را در آن جا مشاهده نماید بی‌شک این سیاح، حکم بر متمدن بودن ترک‌های باکو می‌دهد. اما آیا به واقع چنین است؟ سخنانمان در سطور فوق عکس این ادعا را ثابت می‌کند. خطایمان را نیز در این امر باید جستجو کنیم. به نظر من لزومی به تفحص در جاهای دیگر وجود ندارد. دیگران را نمی‌دانم، به نظر من کاملاً آشکار و واضح است. در کارهایمان کاستی بزرگی من باب روح و

باطن عمل وجود دارد. از یک سو عدم وجود ایده‌آل ملی حس می‌گردد و از سوی دیگر مطبوعاتی که مجبور به رواج این ایده‌آل ملی هستند خود بیش از همه دچار این عدم ایده‌آل می‌باشند. از این رو باید در اولین گام به مطبوعاتمان ایده‌آل و مسلکی ملی عرضه نماییم. اما این امر چگونه امکان پذیر است؟ آیا برای یافتن پاسخی مناسب بدین سؤال آشنایی با ماهیت ادبیات و مطبوعات لازم نمی‌باشد؟ اگر مطبوعات و ادبیات را آینه‌ای تصور نماییم که به انعکاس حیات و حسیات جامعه و به تعبیری ملت می‌پردازد، برای اصلاح کاستیهای آن باید به واسطه‌ای اساسی مراجعه نمود. اکثر آثاری که ویتترینهای کتابفروشی‌هایمان را پر می‌کند به قلم جوانانمان می‌باشد. در میان جوانان در کنار افرادی خودپرست بسیار نویسندگانی صادق و صمیمی وجود دارد که با حسن نیت دست به قلم می‌برند. اگر به نتیجه‌ی مورد نظرشان نمی‌رسند کاستی از خودشان نیست بلکه از منظر عدم وجود اندیشه و ایده‌آل در اجتماع می‌باشد. چشم انتظار اثری فوق العاده و معاصر بودن از نویسنده‌ای که ایده‌آلهایی بزرگ ندارد خطایی بزرگ است. باید به نشر ایده‌آلهایی بزرگ خدمت نمود که تمامی نقصانهایمان را برطرف می‌نماید و به فعالیت‌هایمان روح، به حیاطمان حیاتی ملی ارزانی می‌دارد. از منظری دیگر ادبیات حقیقی آن ادبیاتی است که به نیاز محیط و اجتماع پاسخ دهد و آن گونه که لازم می‌باشد حیات ملت و زخمهای آن را به تصویر بکشد. بی شک که این نقطه نظر صحیح می‌باشد. در ضمن برای بوجود آوردن ادبیات مد نظرمان و حصول فکر و مسلکی که آرزوی پدیدار گشتنش را داریم قبل از هر چیز باید نیازهای ملی‌مان را بشناسیم و تعلیمشان دهیم. هنگامی که نیازهای ملی‌مان در حد نیاز شناسانده شد، تفکر در باب چاره آن و یافتن آرمان بزرگی که استوار بر اندیشه باشد و منجی‌حیات ملی‌مان گردد کار دشواری نیست.

زبان ملی

زبان، اصلی‌ترین رکن شاکله‌ی یک ملیت را تشکیل می‌دهد. زبان، ویژگی است که بیان می‌دارد، هر اجتماع انسانی منسوب به کدامین گروه بشری است. زبان، اگر تمامی ملیت را تشکیل ندهد نود درصد عامل بوجود آمدن آن است. در حقیقت بدین خاطر است که سیاسیونی که درصدد محو یک ملت هستند بیش از هر چیز نابودی زبان ملی را محور سیاستهای آسیمیلیاسیونی خویش قرار می‌دهند. در زمانهای دور انسانها در شرایطی ابتدایی زندگی می‌کردند و دین عاملی قدرتمند در همبستگی اجتماعی به

شمار می‌رفت. در این حال، ملت‌های حاکم با توسل به شعائر مذهبی و با تدبیرهایی گوناگون در صدد همانندسازی ملت‌های محکوم بودند و اعتقادات دینی آنها را هدف قرار داده بودند. حال آنکه اروپایی‌هایی که به قدرت اجتماعی نهفته در زبان پی بردند عکس این روند را طی کردند. ایشان از منظر دین هیچگونه محدودیتی برای ملت‌های زیر دست خویش قائل نشدند اما به طرق گوناگون سعی در محو ملیت ایشان نمودند. برای فعلیت بدین امر نیز از زبان ملت‌های محکوم آغاز نمودند. مدارس ملی تعطیل و کاربرد زبان مادری با محدودیت‌هایی مواجه گشت. از این رو با توجه بدین نکته اگر ملت‌ها خواهان تجدید و بازبانی هویت ملی خویش هستند، نخست باید از طریق زبان بدین مهم همت گمارند. چراکه از یک منظر می‌توان موجودیت ملت را مترادف با زبان آن دانست و بیش از همه ما ترک‌ها باید بدین مهم اهمیت بدهیم. ذاتاً ترک‌ها ملتی متدین هستند. در سایه‌ی این تدینشان بعد از قبول اسلام آنقدر سرگرم اعتقادات دینی خویش گشته‌اند که توجه به ترک بودن خویش را فراموش کرده‌اند. گروهی بر این باور هستند که اسلام قدرت آن را دارد که ملت‌های مختلف مؤمن به خویش را آسیمیله نماید. حتی عثمانی‌هایی که حکومتی ترک را بنا کرده‌اند تا این اواخر از نامیدن خویش به نام حکومت ترک‌ها تبری جسته و خود را حکومت اسلام ابراز می‌نمودند. این عدم مقاومت ترک‌ها در برابر آسیمیلیسیون و حراست از ترک بودن خویش در منطقه‌های گوناگون ترک‌نشین آشکارا قابل لمس است. از این روی زبان ترکی از نفوذ زبان‌های فارسی و عربی مبری نمانده و زبان خالص ترکی حفظ نگشته است. آیا ماهی شگفتی نیست که استقلال خصوصیتی که شاکله‌ی عمده‌ی مدنیت‌مان و تمامیت ملی‌مان است بیش از سایر ویژگی‌ها تحت نفوذ تاثیرات بیگانگان باشد؟ به قطع می‌توان گفت که امروزه ترکی خالص، مستقل و آزادی که بری از نفوذ زبان‌های دیگر باشد موجود نیست. از استانبول تا کاشغر همگی مان به زبانی آشفته سخن گفته و به الفبایی درهم و برهم می‌نویسیم. نظریه‌هایی گوناگون برای رهایی از آیین آشفستگی در زبان و نایل شدن به استقلال آن وجود دارد. به اندازه‌ی تنوع در وجود این نظریه‌های مختلف در باب اهمیت اجتماعی زبان و طرق اصلاح آن نیز گوناگون می‌باشد. گروهی بر این باورند که باید به پالایشی اساسی در زبان ترکی دست زد و به ترکی قدیم و زبان اویغور مراجعت نمود. برخی نیز به ضرر وجود لغات فارسی و عربی در زبان ترکی اذعان نموده و خواستار جایگزینیشان با لغات محلی موجود هستند. برخی نیز تنها اصطلاح‌های فارسی و عربی موجود و آمیخته شده به

ترکی‌مان را قبول نموده و خواستار حذف دیگر لغات بیگانه هستند. کم نیستند افرادی که ضرر را تنها از ناحیه‌ی لغات اجنبی می‌بینند. در این مقاله به تفصیل به واکاوی این نظریه‌های مختلف نخواهیم پرداخت. شاید زمانی دیگر در این باب به مبادله‌ی افکار با خوانندگان عزیز بپردازیم. ذکر وجود این تنوعها تنها به دلیل ارتباطشان با موضوع بحثمان بود. وجود این بحثهای مختلف در دنیای ترک بیانگر این موضوع است که دیگر زمان حل مشکل شاکله اصلی ملیت‌مان یعنی زبان فرا رسیده است. این خود دلیلی مهم برای گام برداشتنمان در راستای احیای حیات ملی‌مان است. اما برای رسیدن به نتیجه‌ی قطعی در این باب هنوز انجام تحقیقات علمی فراوان نیاز است و پس از به سرانجام رسیدن این تحقیقات علمی می‌توان به حل گشتن موضوع اذعان نمود. قبل از فراهم نشدن مقدمات مورد نیاز اقدام به حل و فصل نمودن مشکل عجله‌کردنی بیش نیست و احتمالاً به عدم حصول نتایج مورد انتظار منجر می‌گردد. تا فراهم نشدن این مقدمات و انجام تحقیقات علمی به سکون در ادبیات و زبانمان نیز توصیه نمی‌کنم. تنها قصد بیان این را دارم که تا زمان حصول مقدمات حل مسئله و معضل پاسخ قطعی بدان ممکن نیست. مقدمات مورد نظر می‌تواند شامل موارد ذیل باشد:

تاکنون لغت‌نامه‌های منسجم و کامل از لغات ترکی موجود در لهجه‌های گوناگون زبان ترکی وجود ندارد. حتی در دولت عثمانی که داعیه‌دار ترک بودن است لغت‌نامه‌ای بدین شیوه نگاشته نشده است. لغت‌نامه‌های موجود نیز تنها مخلوطی از چندین زبان است که نام زبان عثمانی بر آن نهاده‌اند. برخی از لغت‌نامه‌هایی هم که از سوی شرق‌شناسان اروپایی و روسی تحریر گشته است توان حل معضل موجود را ندارد و از درجه‌ی اهمیتی آنچنانی برخوردار نیستند. ما، از نقصانهای موجود در زبانمان فراوان شکایت کرده و فوراً به لغات موجود در زبانهای چون عربی، فارسی، روسی و یا گاه‌ها فرانسه مراجعت می‌نماییم. حال آنکه برای یافتن معادل ترکی این لغات نیازی نیست به تحلیل لهجه‌های اویغور، جیغاتی، قازان و یا تاتار بپردازیم بسیاری از این لغات معادل در زبانی که در خانه‌ی خودمان و میان زنان روستایی‌مان صحبت می‌شود موجود است.

در روزهای گذشته شخصاً به ترجمه‌ی مناسبی از کلمه‌ی پانیکا در اثنای صحبت در منزل با خانواده‌ی خویش پی بردم. گویا پانیکا همان چاخناق می‌باشد. با وجود چنین کلمه‌ای زیبا و مانوس تاکنون از لغاتی چون هیجان، لوله، تشویش، خلجان و نمی‌دانم چه کلماتی دیگر استفاده می‌نمودیم در حالی که مفهوم مورد نظر را نیز به خوبی بیان

نمی‌نمودند. اگر هر کسی در محلی که زندگی می‌کند به جمع‌آوری لغات محلی، ضرب المثل و سایر موارد ادبیات فولکلورمان بپردازد می‌بیند که پس از مدتی لغتهایی که آرزویشان را داشتیم پای به عرصه گذارند. این کار، فعالیتی است که می‌تواند مشغله‌ای توأم با رغبت برای جوانانمان باشد. پس از آنکه لغات موجود در تمامی لهجه‌ها جمع گشت نگاشتن و پدیدآوردن لغت ترکی عمومی و معیار بسی آسان می‌گردد. پس از این امر است که امکان ورود به عرصه‌ی تصفیه‌ی زبان به وجود می‌آید. آن بخش از جوانانمان که در دارالفنون‌ها مشغول تحصیل می‌باشند و خواهان خدمت به ملت خویش هستند در زمانهای تعطیلی که به شهر و زادگاه خویش بازمی‌گردند به میان توده‌ی مردم خویش رفته بسان باخبر شدن از احتیاجات ملت خویش و چاره‌جویی برای آن، درمان نیازهای زبانمان را نیز از ایشان جویا شوند. این جوانان آگاه باشند که یک زبان به صورتی تصنعی تبدیل به ملت نمی‌شود. زبان مخلوقی طبیعی است. خالق آن ادبا و نویسندگان نیستند بلکه خود ملت است. اگر شاعر و ادیبی که زمان ورق زدن آثار ادبی فارسی و عربی از کلمه‌ای خوشش آید و فوراً وارد مطبوعات نماید به اصلاح زبان نپرداخته است بلکه مقدمات ویرانی‌اش را فراهم می‌کند. آن هنگام است که زبان از بین رفته و به وضع این ترکی موجودمان گرفتار می‌شود. هنگامی ادبیات ملی می‌گردد که لغات از بطن جامعه برگرفته شده پس از ویرایش‌های مناسب حالتی ادبی به خود گیرد. تنها در این صورت است که ملت‌های ترک می‌توانند بهره‌ی مناسب و مفید را از ادبیات برگیرند. برای احیای زبان ملی علاوه بر جمع کردن لغات جمع‌آوری ادبیات شفاهی، داستانها و افسانه‌های موجود در میان ملت و تحلیل و صورت بندی علمی آن‌ها نیز لازم می‌باشد. اینها برای نزدیکی ادبیات به ملت مواردی ضروری هستند. چراکه این بخش از ادبیات تنها ساخته و پرداخته‌ی ذهن یک ادیب نمی‌باشد بلکه نتیجه‌ی حسی عمومی و وجدان ملی ملت می‌باشد که ویژگیهای اصیل ملی را در بطن خویش دارد. به یاری این بخش از ادبیات که نمایانگر روح ملی، ویژگیهای اجتماعی و احساسات عمومی است می‌توان نقصانهای موجود و مواردیکه نیاز به اصلاح دارند را به آسانی شناسایی نمود. به وسیله‌ی ادبای قدیمی نگاشتن تاریخ ادبیات، ادبیات تاریخ ترک را بوجود نمی‌آورد. با در نظر گرفتن این نکته خوب بود اگر نهادهای روشنفکری موجود در جامعه‌مان بدین موارد اهمیت داده و در تشویق آن می‌کوشیدند. ابزارهای تشویق نیز مشخص می‌باشد. به نظر ما مؤثرترین آنها برگزاری مسابقاتی با پاداش مادی می‌باشد. اما در کارهایی اینچنین

ملی بزرگترین هدیه‌ی علاقه به ملت و عشقی در جنون به ملیت خویش است. کجایید ای جوانان ترک که استقلال ملی وطن خویش را تامین کنید؟!

دین و ملیت

دین اگرچه در شکل‌گیری یک ملت عاملی پس از زبان می‌باشد، اما در برخی موارد نقش بسیار مؤثرتری ایفا می‌نماید. دین، همانند زبان ملی می‌تواند سبب تولید خصلت‌های عمومی و ایده‌آلهای گوناگون گردد. در جوامعی که به زبان واحدی سخن می‌گویند اما به ادیان و مذاهب گوناگون تقسیم گشته اند شکل‌گیری توده‌ی مردمی مدنی و واحد من حیث ملیت بسیار سختتر از شکل‌گیری آن در جامعه‌ای با زبان و دین یکسان است. زبان می‌تواند اصالت یک ملت را حفظ نماید. اما در بسیاری از موارد دین سبب توسعه در زبان ملی، هویت ملی و حفظ آن می‌گردد. ارمنی‌ها در حالی که جامعه‌ی کوچکی هستند در سایه‌ی دین خود توانسته‌اند در مقام یک ملت باقی مانده و هویت ملی خویش را حفظ نمایند. زبان ارمنی به دلیل تعلقش به مذهبی خاص از سوی ملت حفظ گشته است و کلیساهای ارمنی به عنوان رکنی از دین همواره عزیز شمرده شده و از سوی کاتولیک‌ها نیز دائماً مورد حمایت جدی قرار گرفته است. در روزهای اخیر سخنان کاتولیک‌هایی که به تفلیس آمده و در مصاحبه با روزنامه نگاران ارمنی بیان نمودند که: "تا زمانی که زنده هستیم نمی‌گذاریم کسی به کلیسای ارامنه و زبان ارمنی چپ نگاه کند"، خود بیانگر ارتباط تنگاتنگ زبان و دین در بین ارامنه می‌باشد. ملتها دوره‌ای از عوام بودن دارند که در این دوره به تمامی مسائل از منظر قدسیت دینی می‌نگرند. این اعتقاد و قدسیت دینی می‌تواند آن را از بلاهای گوناگونی حفظ نماید. شرقشناس مشهور مجار مرحوم وامبری که در باب ترک‌ها و تاتارهای روسیه تحقیقات مفصلی انجام داده است چنین می‌گوید: "اگر امروز تاتارهای روسیه توانسته‌اند ملیت خویش را حفظ کنند مدیون تعصب دینی خویش هستند". حقیقتاً چنین است. اگر تعصب دینی نبود به احتمال زیاد اکنون سیاست آسیمیلاسیونی روسها به نتایج موفقیت‌آمیزی دست می‌یافت. عدم ترجمه‌ی قرآن کریم به زبانهای مختلف اقوام مسلمان بخصوص ادای فرایض دینی به زبان عربی اسلام را از یاری کردن به استقلال ملی ملل مسلمان محروم کرده است. فرد متدین ترک یا فارسی که در شرایط ابتدایی زندگی می‌کند و به دین خود تعصب وافری دارد طبیعتاً بیش از زبان مادری خویش به زبان عربی اهمیت داده است.

طبیعتاً چنین فردی زبان عربی را مقدس شمرده، احترام فراوانی برای آن قائل گشته و از این رو چگونگی نگارش زبان خویش را فراموش کرده تماماً در زبان و الفبای عربی هضم گشته است. آسیمیلیسیون عرب از این منظر بهره‌های فراوانی برده است و مللی که اسلام را پذیرفته‌اند فوراً روی به عرب شدن نهاده‌اند. اندیشمندان بزرگ ترک و فارسی که شهرت جهانی دارند آثار خویش را به زبان عربی نگاشته‌اند. زمانی ایران و زبان فارسی نبود، ترکستان هم همچنین. بنی‌امیه‌ای که در زمان خویش طرفدار ناسیونالیسم و امپریالیسم عرب بود از این امر بهره‌های وافری برده است و به نام اسلامی که مؤمنان را به مساوات و برابری توصیه می‌کند حکمهای معنادار مختلفی در سیر امپریالیسم خویش داده‌اند. از این رو ملت‌های مسلمانی که هویت خویش را در خطر دیدند در مقابل این سیاست بنی‌امیه با عباسیان عرب متحد گشته و سبب منقرض گشتن دولت بنی‌امیه شدند. از آنجایی که بحث تفصیلی در این خصوص خارج از موضوع بحث می‌باشد، چندان بدان نمی‌پردازیم. عدم ترجمه‌ی قرآن به زبانهای دیگر و انجام فرائض مذهبی به زبان عربی در میان ملل مسلمان غیرعرب سبب بروز نتایج سوء از منظر اخلاقیات گشت. مردم وقتی به دعا می‌پردازند لازم است که در اثنای دعا چیزی از سخنان الهی که بر زبان می‌رانند بفهمند و دل و زبانشان یکی گردد تا آرامشی مخصوص به خویش یابند. حال آنکه چنین نشد. این امر نیز سبب گردید که میان طبیعت و انجام امور مجهولات و میان ارتباطات انسانی ابتدا توهم و سپس خرافات وارد گردد. به همان اندازه که از عربی ماندن قرآن شریف و آیینهای اسلامی آسیمیلیسیون عرب بهره جست اخلاقیات معنوی اسلام از آن رخت بریست. از این منظر آنچه که تمدن ملل مسلمان غیرعرب تابع نظریات اسلام از دست داد قابل شمارش نیست. اگر میان احکام دین و مؤمنان آن تفاهم و فهم مورد نظر به وجود نیاید نمی‌تواند فایده‌ای که چشم انتظار آن است را ثمر دهد و در حالی که بی‌روح می‌گردد از زندگی روزمره‌ی مؤمنان رخت بر می‌بندد. از این روی میان مؤمنان و اسلامی که محصول حیات بشری است مجهولات فراوانی وارد گردید. در نتیجه‌ی آن افرادی که خواهان زندگی با اصول اسلامی بودند از اسلام اصیل دور گشتند و در میان جوامع اسلامی متفکرینی که خواهان اصلاحات در اسلام بودند روز به روز رو به ازدیاد گذارد. بی‌شک در این راه اصلاحاتی اساسی نیاز است. بدون انجام چنین اصلاحاتی در اسلام، خروج مسلمانان از این تنبلی و بطالتی که بدان دچار هستند بسیار مشکل می‌باشد. این اصلاحات سبب فایده‌های بسیاری هم برای اسلام در حالت کلی و

هم برای ملل مسلمان می‌گردد. اسلام اصلاح شده، بازگشته به اصول الهی خویش، بری گشته از زایدات و حشوها و اسلامی که به گونه‌ای فلسفی بر پایه‌های اجتماعی و ملی استوار گشته است می‌تواند عاملی سبب ترقی و محرکی در خدمت به ملیت و تمدن ملل مسلمان گردد. با این وجود، هم اکنون نیز دین برای ما مزیتی ملی به شمار می‌رود. چنانکه در سطور فوق ذکر گردید تعصب اسلامی تا به اکنون ما را از دست یازیدن به خطاهای مهلک مصون نگه داشته و سبب به وجود آمدن ادبیات ملی‌مان گشته است. هرچقدر هم نخبگانی که به فارسی و عربی تحصیل نموده و آسیمیله گشته‌اند مردم عادی اصالت خویش را حفظ نموده تُرک و فرزند تُرک باقی مانده‌اند. یعنی جامعه‌ی بزرگمان تُرک و در عین حال متدین باقی مانده است. البته که جامعه‌مان به خودآگاهی تُرک بودن نرسید اما هرچقدر عوام نیز که بود بالبطع نیاز به دین در قالب خواست غیرمادی و روحانی داشت. این خواست طبیعی مردم تُرک ادبیات دینی تُرک را به وجود آورد و با وجود قدرت آسیمیله‌گری زبان عربی زبان ترکی توسعه یافت و اقوام مسلمان تُرک صاحب ادبیات ملی گشتند. افرادی که خواستار تحقیق در ابیات ما ترکان آذربایجان هستند بی‌شک نخست نیاز به تحقیق در مرثیه‌هایمان را احساس می‌نمایند. حال، این مرثیه‌ها چیست؟ آیا آثار ادبی که از سوی ادبای فارس‌زده یا عرب شده‌ی آذربایجانی برای پاسخ به نیاز احساسات مذهبی قشر عادی و عوام ترک‌های شیعه‌ی آذربایجانی سروده شده است می‌باشد؟ هیجان دینی موجود در عوام‌الناس شاعر عوام را به وجود آورده عوام نیز بالطبع مجبور به سخن گفتن به زبان همان توده‌ی عوام گشته است. این مجبوری نیز امروزه به ما برترین دلیل ترک ماندنمان و نوشتار و ادبیات ترک را بخشیده است. چنان که در سطور فوق هم ذکر کردیم اگر زبان قرآن و آیینهای دینی محصور در عربی نمانده و هر ملت به زبان خویش از این مقدمات استفاده می‌کرد اکنون ادبیات ملل مسلمان در این حد نمانده دنیای اسلام سرنوشتی سوای امروز داشت و حیاتی توأم با خوشبختی را تجربه می‌کرد. هنگام بحث از زیانمان لزوم اصلاحات در آن را بیان نموده و در حد درکمان پیشنهادهایی نیز برای فراهم گشتن مقدمات این اصلاح بیان نموده بودیم. هنگام بحث از دینمان نیز مجبور به اعتراف به ضرورت اصلاح و وجود اشکالاتی در آن هستیم. این اصلاحات در دین نیز باید به گونه‌ای باشد که با حذف زایدات دین بر پایه‌هایی استوار گردد که مانع ترقی مسلمانان و ملت شدن و استقلالشان نگردد. این نیز در گام نخست با ترجمه‌ی قرآن، دعا و متون مذهبی به زبان

ترکی که بتواند نیاز روحی و درونی مردم را برطرف نماید حاصل می‌گردد. شاید برخی از بیان این سخن که دین نیز می‌تواند عاملی در شکل‌گیری ملت و تمدن ملی گردد تعجب نموده و تصور نمایند که این دو امر نقیض یکدیگر می‌باشد. به خصوص نظریات اسلامی نمی‌تواند متناسب با نظریات قومی باشد. اگرچه در نگاه نخست ممکن است این سخن صحیح باشد ولی به نظر ما مسلمان بودن و ملی‌گرا بودن نقیض یکدیگر نیست. اما باز هم نیاز است که این مفاهیم به گونه‌ای علمی واکاوی گشته نکات مشترک و موارد اختلافشان مشخص گردد. پس از انجام این تحقیقات علمی گسترده می‌توان به بحث در باب نکات مشترک و موارد اختلاف یا انترناسیونالیسم بودن اسلام و نقش زبان در به وجود آوردن ملیتها پرداخت.

ملیت و تاریخ

یکی دیگر از عوامل شکل‌گیری ملت، تاریخ و سنت آن می‌باشد. ملت‌ها برای کسب قدرت و ثروت در آینده، از تاریخشان استمداد می‌جویند. ملت‌ها در زمان تضعیف شدن، روبه انقراض نهادن و حتی در زمانهایی که کاملاً تحت سلطه‌ی قدرتهای بیگانه هستند با یادآوری گذشته‌ی پرشکوه و درخشان خویش برای بازیابی دگرباره‌ی شوکت و عزت در آینده امید خویش را زنده نگاه می‌دارند. ملت‌هایی که به خوبی در باب تاریخ خویش به تحقیق پرداخته‌اند همواره از افرادی که در گذشته به درود حیات گفته و در زیر خاک دفن شده‌اند قهرمانانی بزرگ ساخته و به عنوان نمونه‌ای از حماسه‌های آتی می‌نمایانند. ملت‌هایی که اکنون در وضعیتی محقر و ضعیف به سر می‌برند همواره در تاریخ خویش برای یافتن نام‌هایی بزرگ و صاحب اسم و رسم به تفحص پرداخته و با استدلال‌هایی گوناگون نه برای تفاخر بلکه در جهت رهانیدن ملت خویش از وضعیت ذلت بار کنونی به جهد می‌پردازند. عاملی مهمتر از آشنایی یک ملت با تاریخ خویش در جهت اتحاد ملی و تمدن آن قابل تصور نیست. با تحقیق در باب راه‌هایی که ملت‌های متمدن از طریق آنها به باروری تمدن و ملیت خویش پرداخته‌اند حقانیت این ادعا و درجه‌ی اهمیت تاریخ مشخص می‌گردد. در ملت‌های متمدن، تاریخ، وطن و تاریخ ملی مهم‌ترین شاخص دروس را تشکیل می‌دهد. روزهای شوکت‌بار گذشته و نوآوری‌های ملت و بخش‌های آن به تمدن بشری مهم‌ترین بخش کتابهای درسی تاریخ فرزندان وطن را شکل می‌دهد. بدین طریق وطن و افراد ملت با اصولی معین و با منسوب بودن به نسل نجیبی که خدمات ارزنده‌ای

به تمدن بشری ارزانی داشته است تربیت می‌شوند. با این روش افراد ملت از کجا آمده، در تاریخ چه‌ها کرده و مالک چه برتری‌هایی است را فراگرفته با عزت نفس و امید به آینده زندگی می‌کنند. با تحقیق در تاریخ و احیای آن در برابر چشمان نسل حاضر به امید کسب نتایجی ملی و درخشان در آینده نگرشی مهم در ادبیات است. بدین نگرش در ادبیات و سایر هنرها رمانتیزم یا حماسه گفته شده و سرایندگان آن را ارباب حماسه گویند. از این منظر در میان ملتها ملتی مظلومتر از ترک‌ها را نمی‌توانید بیابید. تاریخ ترک تاریخی است که کمتر از دیگران در باب آن تحقیق شده و به نگارش درآمده است. علاوه بر این مظلومیت، تاریخ ترک بیش از سایر تاریخها مورد تجاوز و تحریف قرار گرفته است. تاریخ‌نویسان که اکثرا از ملت‌های مغلوب در برابر ترکان بودند حماسه‌آفرینی های ترکان را بسان وحشی‌گری و یغماگری نمایانده‌اند و در هر نقطه از جهان و هر لحظه از زمان به خصوص مواردی که صحبت از جهانگیری ترکان است حماسه آفرینی، قتل، کشتار و خونریزی بیان شده است. ولی هنگام صحبت از ملل دیگر دلاوری‌هایی شایان تقدیر و تحسین ذکر گردیده است. بدین گونه جهانگیری ترکان و قهرمانان ترک ها را با خون و خونریزی تلقی و تلقین نموده‌اند. مابه‌ی بسی تاسف است که در میان هواداران این تلقی از خود ترکان نیز وجود دارد. ترک‌های ساکن در ممالک عرب به یک گونه و ترک‌های ساکن در شرق به گونه‌ای دیگر تحت تاثیر جو حاکم قرار گرفته به ناسزاگویی به یکدیگر پرداخته‌اند. اگر به صفحه صفحه‌ی تاریخهای قدیمی عثمانی که نتیجه‌ی جنگ سلجوقیان و تاتارها است نگاه کنید تاتارها را با عناوینی چون "تاتار خون ریز" و "ترک‌های بی‌ادراک" نامیده‌اند. باز هم بر اثر این ناآگاهی و تحت تاثیر بیگانگان قرار گرفتن ترک‌های آذربایجان ساکنین قسمت غربی را رومی و ایشان نیز آن‌ها را عجم نامیده‌اند. آن چه که ترک‌های جوان باید بدان دقت نمایند این است که امروز ملت ترک با وجود دارا بودن تاریخی باشکوه بدون تاریخ زندگی کرده و با وجود جمعیت عظیمشان که در اقصی نقاط جهان پراکنده گشته است بی‌خبر از یکدیگر و حتی در شرایط دشمنی با همدیگر عمر سپری می‌کنند. سالهای اخیر سالهای خودآگاهی است. در این راه نیز گام‌هایی برداشته شده است. در برخی از نقاط دنیای ترک حرکت‌هایی کم و بیش جدی در باب نگارش تاریخ ترک و در راه آگاه‌سازی ملی ترکان مشاهده می‌شود. هم چنین شاهد بروز تمایلاتی در جهت تحقیق و تفحص در تاریخ ترکان و آثار به جای مانده از گذشتگان‌شان هستیم. بی‌شک اگر ترکان در جاهایی که زندگی می‌کنند به جمع

آوری معلومات تاریخی و اجتماعی مربوط به محل خویش بپردازند برای تاریخنویسانی که در آینده، تاریخ ترکان را به نگارش درخواهند آورد معلومات و مواد خام مناسبی فراهم می‌گردد. در این خصوص برادران ترک شمالی‌مان با جدیت بیشتری مشغول فعالیت هستند و از سوی ایشان تاریخ تاتار در حال نگارش بوده و جلد اول آن منتشر گشته است. در این خصوص ما آذربایجانی‌ها بیشتر از دیگران نیازمند آگاه گشتن و فعالیت هستیم. هنوز در میانمان کسانی هستند که به ترک بودن خویش شک می‌کنند. در روزهای گذشته دانشجویان ترک ساکن در کییف با علم بدین موضوع برای فردی که تاریخ آذربایجان را به نگارش درآورد پاداش مادی مناسبی در نظر گرفته بودند. شاید بیش از فراگیری تاریخ و آموزش آن که سبب ایجاد اتحاد در میان ملت می‌شود وقایع تاریخی عاملی در هضم ملل در یکدیگر گردد. در این خصوص تاریخی که حالتی تدافعی در مقابل هجوم دیگران دارد بیش از تاریخی که حالتی تجاوزکارانه به خود گرفته است مثمر ثمر می‌باشد. تاریخ ترک در زمانهای اخیر از این قسم می‌باشد و بدینگونه نمایانند تاریخمان بر عهده‌ی مورخین و نویسندگانمان است. به جز تاریخ موردی که می‌تواند در شکل‌گیری ملل نقش بسزایی داشته باشد عادات و سنن ملت‌هاست. بسیار مشاهده می‌کنیم که رسوم و سنت‌هایمان برای برخی تحصیل کردگانمان عجیب و غریب به نظر می‌آید. از این روی، رسوم و سنت‌هایمان را به باد فراموشی سپرده عروسی‌ها، جشن‌ها و اجتماعاتمان شکل دیگری به خود می‌گیرد. بعنوان مثال، بستن قورشاق (شال) به دور کمر عروس و دادن خبر آمدنش از سوی کودکی معصوم با این محتوا: "آنم، باجیم، قیزگلین، آلی آیاغی دوز گلین اون یکی اوغلان ایسترم بیر دَته ده قیز گلین." که با جملاتی بس ساده و زیبا بیان می‌گردد مورد پسند واقع نشده رسوم دیگر ترجیح داده می‌شود. بدترین از این‌ها وجود دارد، جای رسومی چون آتش‌بازی، روشن کردن شمع و ... را رسوم دیگری در حال گرفتن است. در روزهای گذشته خانم مسلمانی را دیدم که در حال خرید هدیه برای فرزندش بود و کودک به روسی به وی چنین می‌گفت: "ماما وُت دِدوشکا، کوبی تو کوبی" و دور و بر مادرش جست‌وخیز می‌کرد. مادر نیز که برای جشن روسی روژدستوف در حال خرید هدیه بود با دیدن شادمانی فرزند خویش خوشحال می‌شد. اگر من مقید به نزاکت و اخلاق عمومی نبودم، حداقل این شادمانی آنها را زیر و رو کرده و اعتراض می‌کردم. اما آنها چه گناهی دارند؟ بلی، آسیمیلیسیون تنها از راه زبان و مذهب وارد نمی‌شود، به نظر اگر کم‌اهمیت نیز آید آسیمیله گشتن

رسوم و سنت ها نیز خطر بزرگی است. وضعیت همین کودک را تصور کنید: از کودکی با وی به روسی سخن گفته‌اند، وقتی پدرش از مغازه به خانه می‌آمد با وی به روسی سخن گفته است، با دوستانش به روسی سخن گفته است، هنگام بازی کردن با بازیهای روس ها مشغول شده است، در مدرسه به روسی آموزش دیده است، سرانجام هم در یکی از شهرهای روسیه تحصیلات عالی گرفته است. حال چنین فردی چه سودهایی می‌تواند برای ملت خودش به ارمغان آورد؟ هیچ! مطمئن باشید که ملت از باب از دست دادن یکی از جوانانش بسیار متاسف می‌گردد اما آن جوان هم به سبب جدا گشتنش از ملت خود بدبخت می‌شود! از این رو در کنار حفظ زبان ملی، دین و تاریخمان مجبور به محافظت از عادات، اخلاقیات و سننمان نیز هستیم. باید فرزندانمان را با روح ملی خویش تربیت کنیم. نباید با چشم تحقیر به مجموعه حکایات جمع شده از سوی فریدون کؤچرلی با نام "هدیه به کودکان" نگریم. در ملل متمدن برای کودکان در مدارس بازیهای بسیاری وجود دارد. این گونه بازیها و داستانها در فرهنگ ما نیز وجود دارد. باید به دنبال آنها بود و مطابق روح و مدنیت ملی بدانها شکل داد و صورتبندی نمود. در مدارس قدیممان سبزه‌های عید و... را زینت می‌دادیم. در مدارس جدیدمان همین کارها را با شکل و صورت معنادار جدید می‌توان انجام داد. قبل از این عروسیهایمان با همراهی آشیق‌ها و نوازندگان ملی‌مان اجرا می‌شد. هیئات که جای آواز و آهنگهای ملی ترک را زُرناهی گرجی گرفت. قبل از این در عروسیهها هرکس می‌خواست بلند می‌شد و می‌رقصید. اما بعدها این رسم را با مطرب و رقاصه‌های منفور و اکنون نیز منفورتر از آن با رقاصه‌های اجنبی عوض کرده‌اند. بی‌شک دل و وجدان افراد آگاه به ماهیت تمدن ملی و چگونگی سیر انقراض آن با دیدن چنین صحنه‌هایی به درد می‌آید و این دردکشی با دیدن نخبگان ملت که بدین وضعیت لاقید شده‌اند، شدت فزونتری می‌یابد. عجا آیا تا آخر بدین درد دل مبتلا باقی خواهیم ماند؟

محمدامین رسولزاده به عنوان بنیانگذار جمهوری آذربایجان از جمله سیاستمداران و روشنفکران معاصر آذربایجان میباشد که حیاتی مملو از تلاطم سیاسی داشته است و تأثیری بنیادین بر جریانهای سیاسی و فکری آذربایجان گذارده است. نوشتار حاضر شامل بر دو بخش می‌باشد. در بخش نخست به بررسی خطوط اصلی حیات سیاسی و فکری محمدامین رسولزاده پرداخته شده است و بخش دوم شامل ترجمه‌ی رساله‌ای از رسولزاده است که با نام "حیات ملی" در شمارگان مختلف روزنامه دیریلیک (حیات) در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ میلادی منتشر شده و بیانگر دیدگاههای وی در خصوص مفاهیمی چون استقلال، زبان، قومیت، ملیت، ملت، تاریخ و دین می‌باشد. ترجمه‌ی این رساله پیش از این و در خرداد سال ۱۳۹۰ از سوی نشریه‌ی دانشجویی چاپار در دانشگاه زنجان منتشر شده بود که در بازنشر حاضر مترجم اقدام به اضافه نمودن بخش حیات سیاسی و فکری محمدامین رسولزاده بدان نموده است.

